

**ردی بر شبهه‌ی پانزده
ساله‌ی تاریخ زندگی پیامبر
اسلام ﷺ**

تحقیق:

بهباد مولائی



تسنیم بول

این کتاب از «تسنیم بول» دریافت شده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
مقدمه	۲
پیشگفتار	۵
معنای لغوی تاریخ.....	۵
فایده‌ی علم تاریخ	۵
رد بر شبهه‌ی سکوت تاریخ از پانزده سال زندگی پیامبر ﷺ.....	۱۱
۱) رویدادهای پانزده ساله مورد انتقاد در تاریخ.....	۱۱
۲) زندگی اجتماعی پیامبر ﷺ پس از ازدواج با خدیجه و در فکر فقرا بودن ایشان	۱۵
۳) سیره‌ی محمد ﷺ قبل از رسالت.....	۱۶
۴) شغل محمد ﷺ قبل از نبوت ^۱	۱۸
۵) تجدید بنای کعبه و قضیه‌ی حکمت پیامبر ﷺ.....	۱۹
۶) سیره‌ی اجمالی پیش از رسالت ^۱	۲۰
۷) اشاره‌ی علمای قبل از اسلام به نبوت حضرت ﷺ.....	۲۲
۸) آماده کردن ذهنیت برای نبوت حضرت رسول ﷺ توسط ادیان پیش از اسلام.....	۲۴

- ۹) آیا عادی بودن زندگی به معنای خود را پنهان کردن و سکوت تاریخ است؟ ۲۶
- ۱۰) رسالت تاریخ ۲۷
- ۱۱) چرا نویسنده باید خود را مخفی نگه دارد؟ ۲۸
- ۱۲) زبان قرآن ۳۵
- ۱۳) دیدگاه خاورشناسان و مبشران مسیحی پیرامون الهی بودن قرآن^۰ ۳۹
- ۱۴) موضع‌گیری و گروه‌های تبشیری و کلیسا ۴۳
- ۱۵) نیروی محیر العقول آیه‌های قرآن و اعجاز علمی آن از یک فردا بی‌سواد برنمی‌آید ۴۶
- ویژگی‌های اساسی امت اسلامی در قرآن ۴۷
- ۱۶) عکس العمل مردم در مقابل قرآن: ۴۸
- ۱۷) مبارزه طلبی قرآن ۵۳
- ۱۸) تذکر به پیامبر ﷺ از جانب خداوند ۵۴
- ۱۹) مخاطب قراردادن پیامبر توسط خداوند با واژه‌ی عبد در پاره‌ای از مسائل مهم و مطرح شده در قرآن: ۵۷
- ۲۰) سخن در آخر و آن هم تعدادی ما: ۵۸
- حرف دل ۶۱**

تقدیم به خانواده‌ام که در تمامی گام‌های زندگی، پشتیبان من
بوده‌اند، به خصوص پدر گرامی و عزیزم.

تقدیم به روح مادر عزیزم که همیشه آرزومند موفقیت
فرزندانش بود، اما افسوس...

روان مادرم شاد که عمری مرا در ره این مرد رهبری کرد
نغمه‌ی توحید در گوشم سر داد و به جای مادری، پیغمبری

کرد

مقدمه

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾ قَيِّمًا
لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ
لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢﴾ مَا كَثِيرٌ فِيهِ آيَاتٌ ﴿٣﴾﴾ [الكهف: ١-٣].

والصلاة والسلام على من كانت معجزته القرآن وكان إمامه القرآن وكان ربيع صدره ونور قلبه وجلاء حزنه القرآن، محمد بن عبدالله وعلى آله وصحبه الذين آمنوا به وعزروه ونصروه والتبعوا نوراً الذي أنزل معه أولئك هم المفلحون وعلى كل من اتبعهم بإحسان إلى يوم الدين.

خداوند متعال را شکرگزارم که نعمت هدایت را نصیبمان گرداند و ما را از امت حضرت محمد ﷺ قرار داد، درود و رحمت بی وقفه‌ی پروردگار بر روح پر فتوح و والا مقام حضرت ختمی مرتبت، محمد مصطفی ﷺ و آل و اصحاب و رهروان واقعی ایشان تا روز قیامت.

هنگامی که باران در منطقه‌ای می‌بارد، عکس العمل‌های زمین در مقابل آن باران به سه شیوه است: یا زمین گُل می‌رویاند و یا خار و در غیر این صورت کویری است بی‌گیاه. قاعدتاً ایدئولوژی هم شبیه باران است و مردم در مقابل هر ایدئولوژی سه دسته می‌شوند: اول، کسانی که موفق ایدئولوژی هستند. دوم، کسانی که مخالف آن ایدئولوژی هستند. سوم، کسانی که رأی ممتنع نسبت به ایدئولوژی دارند و عکس‌عملی خنثی.

این تقسیم‌بندی خاص یک دوره‌ی زمانی نیست؛ بلکه در اعصار و دوره‌های مختلف این قاعده وجود دارد و مخالفان و موافقان و ممتنعین

ایدئولوژی از زمان پیدایش آن تفکر تا زمان انهدام آن باقی می‌مانند، و دین اسلام هم از این قاعده مستثنی نیست.

در این عصر هم دین اسلام موافقان و مخالفان خودش را دارد و مخالفان قرآن و پیامبر ﷺ دست از انتقادهای مغرضانه بر نخواهند داشت، کسانی که پیامبر ﷺ را خصمانه انتقاد می‌کنند و نه به پیامبر ﷺ و نه به روز آخرت، ولی این بی‌باوران هر روز باد انتقاد خود را از طرفی به اعتقادات ما رو می‌کنند و نهال‌های باریک و غیر مستحکم در این طوفان‌های وحشتناک به دست نابودی و هلاکت سپرده می‌شوند، این منتقدان غیر منصف از اریشه مریضند و آثار آن در ظاهر شاخه‌ها و یا میوه‌های آن درخت دیده می‌شود، پس اگر قرار است ما نسبت به آن‌ها اقدامی انجام دهیم، باید از ریشه شروع کنیم، کسانی که انتقاد می‌کنند، یا از روی جهالت و سادگی است که کسانی را دیده‌اند پیامبر ﷺ و قرآن را یا با گفتار و یا با کردار به شیوه‌ای زشت معرفی کرده‌اند و چهره‌ای زشت از ایشان کشیده‌اند و به جامعه معرفی نموده‌اند و از آن‌ها متأثر شده‌اند، و یا از روی هدفی خاص و از پیش تعیین شده با اسلام مبارزه می‌کنند. با این حال در کل همچنان که گفتیم، دشمنان مغرض و یا ساده دین همیشه در کمین ضربه‌زنی نشسته‌اند و دوستان واقعی دین هم در تلاش و تکاپو هستند تا آن چهره‌ی زشت و غیر واقعی را از چهره‌ی واقعی دین بزدایند و بنده نه به عنوان عالم، بلکه به عنوان عاشق واقعی رسول الله ﷺ قلم به دست گرفته‌ام و می‌خواهم علاقه‌ی خود را به ایشان ابراز دارم و دست به دفاع از ساحت مقدس ایشان و قرآن کریم نمایم، به امید این که ایشان هم در روز قیامت به دفاع از بنده همت گمارد. من با قلم کم جوهر خود و ایشان به اذن خداوند با شفاعت بُرای خویش. خداوند! این تیر بنده‌ی بی‌بضاعت خود را به هدف والایش برسان، هرچند نه تیر من آن توانایی را دارد و نه تیرانداز آن، قدرت را دارد اما تیر خود را به امید لطف و

مرحمت الله ذوالجلال پرتاب می‌کنم، به امید اصابت به رحمت خداوند و شفاعت نبی رحمت. بنده در این مهم سعی بر آن داشته‌ام که در درجه‌ی اول ادعای بشر پراکندگان را نفی و در درجه‌ی دوم نبوت پیامبر و حقانیت قرآن و الهی بودن آن را اثبات کنم.

و از خداوند متعال خواهان شفای عاجل درون مغرضان و جاهلان هستم و خداوند هادی آن‌ها را به نعمت هدایت مرهم بخشد و آن‌ها را از گمراهی و سرگستگی و کج‌فهمی نجات دهد و در دنیا و آخرت رستگارشان گرداند.

ضمن سپاس از پروردگار و با استناد به حدیث شریف نبوی «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ» از خانواده‌ی عزیزم مخصوصاً از پدر زحمت‌کش و دوست واقعی و دل‌سوزم، کمال تشکر را دارم و طول عمر با برکت را برای ایشان آرزو و برای مادر و رهبر زندگی‌ام مغفرت و رضوان نعیم را مسالت می‌نمایم. همچنین از برادر عزیز و مهربانم، اسماعیل کسنزانی کمال تشکر را دارم که در بازخوانی کتاب مرا یاری فرمودند و از خداوند منان سرانجام خیر و نیکی را برای ایشان خواستارم.

و در پایان از تمام خوانندگان گرامی خواستارم که با انتقادات دلسوزانه‌ی خویش مسیر را بر ما هموار گردانند.

والسلام علی من اتبع الهدی

۸۶ / ۱۰ / ۱۵

بهزاد مولائی - سقز

پیشگفتار

معنای لغوی تاریخ

تاریخ به معنای زیادی در فرهنگ‌های مختلف آمده است، از جمله: ۱- وقت چیزی پدیدکردن. ۲- تعیین کردن مدتی از ابتدای امر عظیم و قدیم و مشهور تا ظهور امر ثانی که عقب اوست. ۳- رقمی که زمان را مشخص نماید. ۴- زمان وقوع واقعه‌ای. ۵- سرگذشت یا سلسله‌ی اعمال و وقایع و حوادث قابل ذکر که به ترتیب از منته تنظیم شده باشد^(۱).

کلمه‌ی تاریخ از «ارخ» که به معنای نوعی راه رفتن شتر است - که مسافتی را طی می‌کند و پشت سرش را نگاه می‌کند و هرچند مدت یک بار این کار را تکرار می‌کند - گرفته شده است. پس تاریخ یعنی نگاه کردن به گذشته‌ی خود پس از طی کردن مسیری.

فایده‌ی علم تاریخ

یکی از فوایدی که برای تاریخ ذکر شده، این است که از تاریخ هم آشنایی با عقاید و ادیان حاصل می‌شود و هم می‌توان رنج‌ها و گرفتاری‌هایی را که در زندگی پیش می‌آید به وسیله‌ی آن و با توجه به تجارب گذشته رفع و درمان کرد.

از اینجاست که تاریخ را به علم ابدان - علم طب - تشبیه کرده‌اند از آنجا که به تعبیر ابوالحسن بیهقی هیچ واقعه‌ای از خیر و شر نیست که «سازح گردد، مگر آن که در گذشته مثل آن یا نزدیک بدان واقعه بوده باشد» پس

همچنان که «اطبا از بیماری‌های گذشتگان» دستور کار برای خویش می‌سازند، اهل خیر نیز از حوادث گذشته سرمشق می‌گیرند و از «آن چه در عهد گذشته از آن احتراز کرده باشند» دوری کنند^(۱). این همان فایده‌ای است که یونانی‌ها از تاریخ «پراگماتیک»^(۲) می‌جسته‌اند.

اگرچه از تاریخ به همان آسانی که از علم طب بهره می‌گیرند نمی‌توان استفاده برد، اما اگر ارزش هرچیز را از روی فایده‌ای که در زندگی دارد در نظر بگیرند، تاریخ - که گزارش‌کننده‌ی زندگی گذشتگان است - می‌تواند ما را در زندگی کمک و راهنمایی کند. به خصوص برای جوانان این بهره را دارد که می‌تواند زودتر از حد معمول آن‌ها را به سطح عصر خویش برساند، پنجره‌ها را بر روی آنان بهتر بگشاید و به آن‌ها اجازه می‌دهد تا عواملی را که در جهان آن‌ها حاکم بوده است و هنوز وجود دارد، زودتر تمییز دهند. بی‌شک از فواید مهم دیگر تاریخ کمک به شناخت بهتر خود است، خود را از دیگران تمییز دهد و در مقایسه با احوال دیگران انگیزه‌ها و اسرار نهفته‌ی رفتار خویش را چنان که هست و چنان که باید باشد، دریابد. انسان، خواه وجود وی عبارت باشد از آنچه می‌اندیشد و یا از آنچه عمل می‌کند، در ضمن مطالعه‌ی تاریخ و بررسی احوال کسانی که اهل نظر یا اهل عمل بوده‌اند، بهتر می‌تواند رسالت خود را ارزیابی کند و در ارتباط با دیگران حقوق و مسئولیت‌هایش را بشناسد.

در این گونه مسایل آن چه دین یا اخلاق و علمی مانند حقوق یا اقتصاد ممکن است به وی یاد دهند، فقط نظری است. نمونه‌ی واقعی عمل را تاریخ و تأمل در سرگذشت انسان‌های گذشته به انسان می‌آموزد، به علاوه تاریخ در

۱- تاریخ بیهقی، ابوالحسن بیهقی، به تصحیح احمد بهمنیار، به نقل از کتاب تاریخ در ترازو، عبدالحسین زرین کوب.

۲- Pragmatikos (Pragmatic)

احوالی که از نام‌آوران گذشته نقل می‌کند، نه فقط تجربه‌های زنده برای مسایل زندگی در دست‌رس ما می‌گذارد، بلکه دایره‌ی آشنایی‌ها و آشنایان ما را نیز وسیع‌تر می‌کند و ما را با کسانی که قدرت و ضعف آنان حتی به وسیله‌ی تاریخ هم عادلانه و منصفانه توصیف نشده است و قابل تصور و حتی در خور تصدیق است، رو به رو می‌کند و از قدرت و ضعف آن‌ها نمونه‌هایی ارائه می‌دهد که انسان می‌تواند از بررسی آن‌ها آنچه را که باید انجام داد و یا نباید عمل کرد، آسان‌تر درک کند.

آیا تاریخ مانند هر نظام نظری و شاید بیش از هر نظام دیگر، انسان را از عمل که هدف زندگی است، باز نمی‌دارد؟ بدون شک این گفته‌ی «گوته»^(۱) که می‌گوید: «من از هر آنچه بی‌آن که فعالیت‌م را بیفزاید یا آن را مع‌الواسطه تحریک کند، فقط به من تعلیم می‌دهد نفرت دارم» در خور آن است که مورد نظر قرار گیرد. «نیچه»^(۲) که در آغاز بحث از سود و زیان تاریخ این کلام گوته را تأیید می‌کند، می‌گوید: «اگر تاریخ مورد حاجت است برای کمک به زندگی و عمل است، نه برای این که انسان را از زندگی و عمل باز دارد». همچنین «نیچه» تصدیق می‌کند که تاریخ انسان را با کارهای بزرگ اعصار گذشته آشنا می‌کند، بسا که فعالیت آفرینندگی را در انسان برمی‌انگیزد و وی را به ادامه‌ی سنت‌های افتخارآمیز گذشته تشویق می‌نماید.

تاریخ با ایجاد شوق و علاقه به چیزهای دور مربوط به گذشته، زمان حال را زیبایی می‌بخشد و بالاخره به انسان یاد می‌دهد که هرچه مربوط به گذشته است، محکوم به زوال است و هرچه هم به وجود می‌آید، به ناچار

روزی نابود خواهد شد. با تلقین این تصور تاریخ در واقع به حیات و به زمان حال کمک می‌کند، پس سودمندی تاریخ را نمی‌توان انکار کرد، زیان و گزند آن زمانی آشکار می‌شود که آن را علمی بینند که هیچ تعلق‌ی به زمان حال ندارد و در این صورت از آن موجودی خواهد ساخت که جز مجموعه‌ای از اطلاعات نیست و موجودی بی‌طرف، بی‌خاصیت و بی‌اثر خواهد بود.

استغراق در تاریخ ممکن است انسان را حتی به جایی برساند که خود را به آموختن تاریخ مشغول می‌کند و از ساختن تاریخ عاجز بدارد، چنین کسی که در وجود خویش احساس ثبات و دوام نمی‌کند به خودش هم پای‌بند و معتقد نمی‌ماند و همه‌ی عالم را یک سلسله نقاط متحرک می‌یابد که وجود وی در میان آنان نامحسوس و مستهلک می‌گردد و وی حتی جرات نمی‌کند انگشت خود را در میان این غوغای تحرک و استمرار به حرکت درآورد. به علاوه عمل واقعی که تاریخ گزارشگر آن است، قبل از هرچیز احتیاج به فراموشی و حتی خود فراموشی هم دارد و کسی نمی‌تواند خویشتن را از گذشته برهاند.

در نتیجه با توجه به آنچه که ذکر گردید، تاریخ از اهمیت خاصی برخوردار است و توجه به تاریخ یعنی توجه به گذشته برای کسب تجربه برای حال و آینده و نقد تاریخ و رادمردان تاریخ، مستلزم آن است که بینشی عمیق و صحیح و علمی نسبت به موضوعات داشته باشیم و آن برهه‌ی تاریخی و شخصیت آن رادمردان تاریخ را درک و تصور کنیم، در عصر ما در میان مردم به خصوص قشر جوان و به اصطلاح روشن فکر، نقد تاریخ اسلام و قرآن و پیامبر ﷺ رواج یافته و این انتقادهای غیر منصفانه به ظاهر بیانگر روشن‌فکری است، اما من به جوانان عزیز به خصوص قشر دانش‌جو توصیه می‌نمایم که هر چیزی را علمی و منطقی قبول یا رد کنید که این عمل نشانه‌ی روش‌فکری است. دین اسلام خواهان تقلید کورکورانه نیست و

اولین پیام در این دین برای پیامبر «اقرأ» بوده است و مسایلی همچون نماز، روزه، جهاد و... بعد از آن مطرح شده است. پس ما اگر می‌گوییم انتقاد منصفانه و علمی باشد، به معنی تحجز ما نیست، بلکه به معنای علمی بودن دین ماست، در واقع کسانی که از اسلام انتقاد می‌کنند به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) کسانی که با شبهه پراکنی در صدد زدن تیشه بر ریشه‌ی اسلامند و می‌خواهند اسلام را لکه‌دار نمایند. - که تعدادشان هم اندک است - این دسته دشمنان دین اسلامند و به ظن خود با این کار می‌توانند اسلام را از بین ببرند، ولی:

ب) کسانی که در واقع از این قضایا و عوامل پشت پرده خبردار نیستند و کورکورانه از افراد شبهه افکن تقلید می‌کنند و با این کار احساس بزرگی و روشن‌فکری به آن‌ها دست می‌دهد، ولی با این کار آلت دست کسانی می‌شوند که آن‌ها را به تمسخر گرفته‌اند و نزد خداوند متعال که صاحب تمام دنیا و آخرت است، خود را بی‌ارزش و بدبخت می‌کنند؛ چون عزت و ذلت واقعی در دست خداست و بس. شبهه‌ای که امروزه دوباره احیا شده و در میان مردم رواج یافته و بهانه‌ای شده است، در دست دشمنان و دوستان نادان و به پیکر اسلام برخورد می‌کند، این است که می‌گویند: «چرا تاریخ در مورد کودکی و نوجوانی پیامبر تا سن ۲۵ سالگی بحث کرده است و از این به بعد به مدت پانزده سال پیامبر ﷺ در تاریخ اسمی ندارد؟» که این منتقدین معتقدند پیامبر ﷺ در این مدت ۱۵ سال خود را مخفی کرده و قرآن را نوشته و در سن ۴۰ سالگی شروع به ابلاغ گفته‌های خود نموده است.

به امید خداوند متعال در صدیم تا این ادعا را با ترازوی علم تاریخ و منطق و قرآن بسنجیم و واقعیت این گفته را معلوم نماییم تا کسانی که به

اشتباه و از روی کم علمی و ناآگاهی چنین حرفی را تأیید می‌کنند، بدانند که واقعیت خلاف آن چیزی است که به گوششان رسیده است و کسانی که چنین شبهه‌ی را در میان مردم ایجاد می‌کنند، بدانند که اسلام با چنین یاهوهایی لکه‌دار نمی‌شود و تا دنیا پر برجاست، قرآن هم حاکم و برقرار است و کم نیستند کسانی که از واقعیت دفاع می‌کنند.

قرآن کلام پروردگار است که برای راهنمایی بشر آن را توسط جبرئیل بر محمد ﷺ نازل فرموده تا ایشان مجری واقعی قرآن گردند و انسانی بودن (برای انسان) این برنامه و قانون را به اثبات برسانند و کسانی که در این مورد مشکوک‌اند و قرآن را کلام خداوند نمی‌دانند، اولین کسانی نیستند که چنین ادعایی دارند. در روزگار نزول وحی هم رهبران چنین تصویری در تلاش بودند که طرز تفکر خود را در میان مردم اشاعه دهند و از هدایت واقعی مردم جلوگیری کنند، نه این سخن برای اهل ایمان تازگی دارد و نه جواب ما برای آنان. برای رد این شبهه به دلایلی اشاره می‌کنیم که بیانگر واقعیت به اصطلاح سکوت تاریخ در پانزده ساله‌ی میانی زندگی پیامبر ﷺ است.

رد بر شبهه‌ی سکوت تاریخ از پانزده سال زندگی پیامبر ﷺ

۱) رویدادهای پانزده ساله مورد انتقاد در تاریخ

همان‌طور که قبلاً هم گفته شد کسانی که این شبهه در درونشان فعال شده است یا از سیره و علم تاریخ بی‌خبرند و یا به عمد چنین یاوه‌سرایی‌هایی می‌کنند؛ زیرا این ادعا بر هیچ‌گونه جایگاه علمی و منطقی استوار نیست (تاریخ شاهد قول ماست) و رویدادهای ذیل بیانگر وجود رسول اکرم در مدت پانزده سال مذکور در میان مردم است و این شبهه را تقریباً رد می‌کند.

الف) ازدواج پیامبر ﷺ: پیامبر در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه که بیوه‌زنی چهل ساله بود، ازدواج کردند و این قضیه در تاریخ ثبت و ضبط شده است. مهریه‌ی حضرت خدیجه بیست بچه شتر بوده است و به دلیل شناختی که از مردان داشته و دقت نظری که در انتخاب همسر داشت، پس از آن که امانت‌داری، صداقت، وفا، پاکی و تربیت درست «محمد امین» را مشاهده کرد، از آن حضرت خواستگاری کرد که مساله‌ای بدیع بوده است؛ چون بسیاری از بزرگان قومش و نیز از سایر اقوام، از او خواستگاری کرده بودند، اما او همه را رد کرده بود و برای خود آن تقی نقی و آن زکی امین، آن گل سرسبد جوانان قریش را انتخاب نموده بود؛ آن کسی که بر پیشانی‌ش نشانه‌های نجابت و رادمردی نمودار بود و خصلت‌های کمال در او جمع شده و علایم رهبری و سروری بر او ظاهر بود.

حضرت خدیجه پانزده سال قبل از بعثت و ۱۰ سال بعد از آن با پیامبر ﷺ زندگی کرده است و این زندگی مشترک، خود دلیلی بر عدم زندگی پنهانی پیامبر و سکوت تاریخ است^(۱).

(ب) فرزندان رسول خدا ﷺ: از خدیجه دلیل دیگری برای رد این شبهه هستند، پیامبر ﷺ از خدیجه چهار دختر (قبل از بعثت) و سه پسر داشته‌اند، آیا این گم‌شدن و سکوت تاریخی دیگر معنای دارد؟^(۲)

دیدگاه‌های پیامبر ﷺ در بسیاری از موارد با جامعه و عرف آن روز جزیره العرب متفاوت بود، نمونه‌های آن در زمینه‌ی بت‌پرستی، شراب‌خواری و... فراوان است یا قضیه‌ی تولد دختر و عیب و عار شمردن آن از سوی جامعه‌ی جاهلی آن روز که همه‌ی خوانندگان بی‌گمان از این موضوع مطلع هستند. قرآن مجید آن دوران را این گونه برایمان به تصویر می‌کشد:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾ [النحل: ۵۸].

«(دختران را مایه‌ی ننگ و سرشکستگی و بدبختی می‌دانستند) و هنگامی که به یکی از آنان مژده‌ی تولد دختر می‌شد (آن چنان از فرط ناراحتی چهره‌اش تغییر می‌کرد که) صورتش سیاه می‌گردید و مملو از خشم و غضب و غم و اندوه می‌شد».

﴿يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ [النحل: ۵۹].

۱- خورشید نبوت، مبارکفوری، خورشید حقیقت، رمضان بوطی، سیره نبوی، محمد صلابی، ج ۱.

۲- باده‌ی ناب، تألیف شیخ صفی الرحمان مبارکفوری.

«از قوم و قبیله‌ی (خود) به خاطر این مژده‌ی بدی که به او داده می‌شد، خویشان را پنهان می‌کرد (و سرگشته و حیران به خود می‌گفت): آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگه دارد و یا او را در زیر خاک زنده به گور سازد؟ هان چه قضاوت بدی که می‌کردند».

در چنین جامعه‌ای با این طرز تفکر بینیم محمد ﷺ چگونه عمل می‌کند؟ او سه دختر دیگر در خانه دارد، زمانی که مژده‌ی تولید چهارمین دختر را به او می‌دهند، شادمانی سراسر وجودش را فرا می‌گیرد و با عجله نزد همسر گران قدرش خدیجه‌ی کبری رضی الله عنها می‌رود و به او تبریک و تهنیت گفته از او تشکر می‌کند که نه ماه رنج حمل بچه و اینک درد وضع حمل را تحمل نموده است و پس از اطمینان از سلامتی خدیجه شادمانی‌اش را به خاطر تولد این طفل زیبا برای مادرش اظهار کرد؛ چرا که این دختر روزی به دنیا آمد که شمشیرها در غلاف رفته و آتش جنگ قبیله‌ای در مکه خاموش شده و اختلافاتشان پایان یافته بود.

پیامبر ﷺ وقتی سیمای معصومانه و نورانی او را نگاه کرد، او را «فاطمه» نامید و به او لقب «زهرا» بخشید. او را «فاطمه» نامید، به امید این که از آتش جهنم منقطع و بریده باشد.

«فاطمه» از «فطم» مشتق است، یعنی قطع و منع. مثلاً می‌گویند: «فطمت المرأة الصبی» آن زن شیر را از فرزندش قطع کرد و برید.^(۱)

«حافظ دمشقی» از حضرت علی روایت کرده است که رسول خدا ﷺ به فاطمه فرمود: «ای فاطمه! آیا می‌دانی چرا اسمت را فاطمه گذاشتم؟» در

۱- برگرفته شده از کتاب فاطمه‌ی زهرا از خود دفاع می‌کند، ایوب گنجی.

این لحظه علی رضی الله عنه به سخن آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ چرا او را فاطمه نامیدی؟ پیامبر ﷺ فرمودند:

«إن الله قد فطمها وذريتها عن النار يوم القيامة»^(۱).

«به راستی پروردگار ﷻ او و اولادش را از آتش جهنم در روز قیامت دور کرده است».

امام دیلمی رحمته از ابوهریره رضی الله عنه و امام ابو عبدالله الحاکم رحمته از علی مرتضی رضی الله عنه روایت می‌کنند که:

(چون خداوند متعال او را بر آتش جهنم حرام گردانیده و پرده‌ای میان او و دوزخ قرار داده است، اسمش را فاطمه گذاشته‌اند)^(۲).

علما چگونه تاریخ می‌تواند در برابر این برخورد منطقی پیامبر ﷺ با خدیجه در هنگام تولد دخترش سکوت اختیار کند، در حالی که در آن زمان هیچ گونه احترامی برای زنان قائل نبودند؟ یا خرسندی پیامبر ﷺ هنگام شنیدن مژده‌ی تولد دختر چهارم‌ش پس از «زینب»، «رقیه» و «ام کلثوم» در شرایطی که دختران حق زندگی کردن نداشتند و یا باید در بچگی زنده به گور می‌شدند و یا مورد معامله قرار می‌گرفتند، ولی پیامبر ﷺ با عزت و افتخار دختر چهارم‌ش را مثل دسته‌ی گل تحویل می‌گیرد.

حال بگویید آیا با وجود چنین جریان‌ات و برخوردهایی، سکوت تاریخ مفهومی دارد؟ تاریخ تولد حضرت فاطمه زهرا به درستی مشخص نیست، اکثر مورخان اهل سنت و گروهی از مورخان اهل تشیع، تاریخ ولادت

۱- نساء حول الرسول، محمد برهان، ص ۱۸۷. به نقل از منبع پیشین.

۲- سیدتنا الطاهرة الزهراء، عقیل زاده، ص ۴۹. به نقل از منبع پیشین.

فاطمه‌ی زهرا را در سن سی و پنج سالگی پدرش ﷺ اعلام کرده‌اند^(۱).
(یعنی در همان پانزده سال که مورد شکایت قرار گرفته است).

۲) زندگی اجتماعی پیامبر ﷺ پس از ازدواج با خدیجه و در فکر فقرا بودن ایشان

الف) در هنگام ازدواج محمد ﷺ با خدیجه، دایه‌ی پیامبر ﷺ موسوم به «حلیمه» به نزد آنان آمد و پنج شتر از خدیجه دریافت داشت. پس از چندی باز حلیمه از صحرا به نزد آنان آمد و از پسر رضاعی خود چهل گوسفند و یک شتر دریافت داشت و تا روزی که حلیمه زنده بود، محمد وفادار ﷺ او را فراموش نکرد و به دایه‌ی خود کمک می‌کرد^(۲). چنان که کم‌تر کسی این محبت را در حق والدین خود ادا می‌کند.

ب) بعد از ازدواج محمد ﷺ و بالارفتن بضاعت مالی، او اولین کاری که عهده‌دار شد، به عهده گرفتن سرپرستی علی بن ابی طالب ﷺ و تأمین معاش وی بود^(۳).

ج) در همان موقع یک غلام مسیحی از اهالی سوریه موسوم به «زید بن حارثه» ﷺ را که خدیجه به او بخشیده بود، آزاد نمود و با این که زید آزاد شده بود، نخواست محمد ﷺ را ترک کند. پدر و مادر زید بن حارثه ﷺ نمی‌دانستند که فرزندشان زنده است و پس از مطلع شدن از این موضوع

۱- فاطمه‌ی زهرا از خود دفاع می‌کند، تحقیق: ایوب گنجی، ص ۱۳.

۲- محمد، پیامبری که از نو باید شناخت، کونستان - ویرژیل - گیورگیو، ترجمه ذبیح الله منصور، ص ۳۳.

۳- همان، ص ۱۴.

خواستند تا او را به نزد خود به سوریه ببرند، ولی زید از رفتن با والدین امتناع کرد و گفت: «محمد ﷺ از پدر و مادر برای من بهتر است».

د) محمد ﷺ بر اثر ازدواج با خدیجه از تهی دستی رهایی یافت و تا روزی که زنده بود می‌کوشید به تهی دستان کمک نماید و آن‌ها را از مسکین بودن برهاند. در هیچ کتاب آسمانی به اندازه‌ی قرآنی که بر محمد ﷺ نازل شده، کمک به محرومان و تهی دستان توصیه نشده است^(۱). و در سوره‌ی «ضحی» هم در این مورد می‌خوانیم:

﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى ﴿۸﴾ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ﴿۹﴾ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ﴿۱۰﴾ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿۱۱﴾﴾ [الضحی: ۸-۱۱].

«و تو را فقیر و بی چیز نیافت و ثروت‌مند و دارایت کرد. حال که چنین است، یتیم را زبون مدار. و گدا را با خشونت مران. بلکه نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن».

ه) شعار محمد ﷺ تا آخرین روز حیات مبارکش این بود که هیچ کس سرگردان و گرسنه نباشد، بعضی از نویسندگان مغرب زمین که از وضع زندگی اعراب عربستان قبل از اسلام خبر ندارند، نوشته‌اند که محمد ﷺ بعد از ازدواج با خدیجه از تجمل برخوردار شد، در صورتی که تمام زندگی پیامبر ﷺ تا آخرین روزهای حیاتش اثری از تجمل دیده نشد^(۲). آیا باز هم با ذکر موارد پیشین که تمام آن‌ها در آن پانزده سال رخ داده است سکوت تاریخ را مشاهده می‌کنیم؟

۳) سیره‌ی محمد ﷺ قبل از رسالت

۱- همان، ص ۱۶.

۲- به نقل از کتاب «داستان در قرآن»، د. عفیف عبدالفتاح طباره، ص ۵۱۴.

سیره‌ی پیامبر قبل از رسالت در اوائل کودکی تا آخر عمر خود نمونه و اشاره‌ای است بر الهی بودن مکتب اخلاقی ایشان. آنچه می‌آید نمونه‌ای از نقل قول یک کتاب تاریخی است که بیانگر این حقیقت است که پیامبر ﷺ هیچ وقت از میان مردم کناره‌گیری نکرده و فردی بوده کاملاً اجتماعی که همان اجتماع لقب «امین» را به او بخشیده بودند. در کتاب مذکور آمده است: محمد ﷺ خوب‌ترین و زیباترین شخص میان قومش از لحاظ اخلاق بود. از همه راست‌گوتر و با امانت‌تر و از همه به کارهای ناروا و اخلاق رذیله دورتر بود، فضایل اخلاقی او به جایی رسیده بود که قومش لقب «امین» را به وی داده بودند.

قبل از رسیدن به مقام شامخ رسالت نیز تحت مراقبت و عنایت الهی قرار داشت، حتی از گناهان صغیره‌ای که در میان مردم معمول بود، دوری می‌کرد و به شدت از بت‌ها تنفر داشت و در مجالس و مراسم و جشن‌هایی که بت‌پرستان در آن‌ها حضور می‌یافتند، شرکت نمی‌کرد. خودش در باره‌ی دوران نوجوانی‌اش چنین می‌فرماید: «به کارهایی که اهل جاهلیت انجام می‌دادند، تمایلی نداشتیم، جز دوبار؛ این دو بار هم خداوند میان من و خواسته‌ام مانع ایجاد کرد. از آن به بعد هرگز قصد انجام آن‌ها را نداشتیم، تا این که خداوند با رسالت خود بر من منت نهاد و راه حق را شناختم، یکی از این دو بار شبی بود که با رفیقی هم سن خود در کوهی از بالای مکه مشغول چراندن گوسفند بودیم. به او گفتم تو از گوسفندان من هم مراقبت کن تا من داخل شهر مکه بروم، مانند سایر جوانان در شب‌نشینی و گوش فرادادن به داستان‌هایی که مخصوص شب است شرکت کنم! گفت: برو. پایین آمدم تا به اولین خانه‌ی مکه رسیدم. صدای دف را شنیدم، گفتم: این دف به خاطر چیست؟ گفتند: فلان دختر با فلان پسر ازدواج کرده است. نشستیم بدان گوش می‌دادم، به امر خدا پرده‌ای بر گوشم کشیده شد و به

خواب رفتم تا فردا که حرارت خورشید بیدارم کرد، بیدار شدم. به نزد رفیقم برگشتم، گفتم: چه کردی؟ جریان را برایش تعریف کردم. بار دوم هم شبی از رفیقم اجازه گرفتم و به شهر مکه آمدم و به همان سرنوشت بار اول رو به رو گشتم. دیگر از آن به بعد هیچ گاه قصد چنین کاری را نکردم^(۱).

۴) شغل محمد ﷺ قبل از نبوت^(۲)

یکی دیگر از دلایل روایت ادعا شغل پیامبر ﷺ و شهرت تجاری ایشان بود قبل از ازدواج و بعد از آن چون محمد ﷺ جز مقدار کمی از مال و منال از پدر به ارث نبرده بود، با یتیمی بزرگ شد. وقتی به سنی رسید که می‌توانست کار کند، با برادرهای شیری خود گوسفندان را در بادیه می‌چراند. از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود:

(خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده است، مگر این که گوسفند را چرانده است). اصحاب به ایشان گفتند: تو هم گوسفند چرانده‌ای؟ فرمود: (من گوسفندان مکه را در برابر چند قراط^(۳) می‌چراندم).

هنگامی که به سن جوانی رسید به تجارت مشغول شد و شریک تجاریش «سائب بن ابوسائب» بود. همچنین در مقابل اخذ اجرت برای تجارت خدیجه به سوریه رفت - قبلاً بیان شد - و بعد از ازدواج با ایشان با مال او به معامله می‌پرداخت و تا دوران رسالت این امر استمرار داشت.

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲ در صحت این حدیث اختلاف وجود دارد. حاکم و ذهبی آن را صحیح و ابن کثیر در «البدایة والنهایة» ضعیف می‌پندارند. ۲۷۸ / ۲.

۲- به نقل از کتاب «داستان پیامبران در قرآن» دکتر عقیف عبدالفتاح طباره، ص ۵۱۷.

۳- واحد پول آن در آن زمان.

۵) تجدید بنای کعبه و قضیه‌ی حکمت پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ سی و پنج ساله بود که قریش کعبه را تجدید بنا نمودند. خانه‌ی کعبه از تخته سنگ‌های بزرگ به ارتفاع نه زراع (از ابتدای ساعد دست [آرنج] تا نوک انگشتان) که در زمان اسماعیل علیه السلام بدون سقف ساخته (تجدید بنا) شده بود. عده‌ای سارق گنج‌های آن را دزدیده بودند و علاوه بر این‌ها ساختمانش فرسوده شده و در معرض آسیب و تخریب قرار گرفته و دیوارهایش ترک برداشته بود. پنج سال قبل از بعثت پیامبر ﷺ در مکه سیل بنیان کن «عرم» اتفاق افتاد و به طرف بیت (خانه‌ی خدا) سرازیر شد که نزدیک بود دیوارهایش فرو ریزند، پس قریش به دلیل منزلت کعبه به تجدید بنای آن همت گماشتند و تصمیم گرفتند که در ساختنش فقط از اموال پاک و حلال استفاده کنند، هرچند [به دلیل افسانه‌های جاهلی] از تخریب بیت، جهت بازسازی آن می‌ترسیدند [و آن را بدعتی ناپسند به شمار می‌آوردند، اما اقدام کردند] و «ولید پسر مغیره» پیش‌قدم شد و چون دیدند که به ولید آسیبی نرسید، نزد او رفتند و دیوارها را تا پایه، پایین آوردند و برایش سنگ‌های مخصوصی جمع‌آوری کردند و معماری آن را به مردی [تاجر پیشه‌ی] رومی به نام «با قوم» دادند. ارتفاع دیوارها به محل نصب «حجر الاسود» رسید. بر سر نصب آن به اختلاف افتادند که این مساله چهار یا پنج روز ادامه داشت و نزدیک بود جنگی خانمان‌سوز در سرزمین حرم روی دهد. ابراهیم پسر مغیره مخزومی به مردم پیشنهاد داد و گفت: «اولین کسی که از در مسجد وارد شود، داوری او را بپذیریم. همگی قبول کردند و خداوند خواست آن کس پیامبر ﷺ باشد، هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله از در وارد شدند، فریاد برآوردند این داور «امین» است و به حکمیت او خرسندم، او «محمد صلی الله علیه و آله» است. ماجرا را برایش توضیح دادند. فرمود: پارچه‌ای بیاورید،

پارچه را بر روی زمین پهن کرد و با دست خود «حجر الاسود» را بر روی آن قرار داد و از سران قبیله خواست که هر کدام گوشه‌ای از پارچه را بگیرند و بلند کنند تا به محل نصب آن رسید. آنان چنین کردند و پیامبر با دستان خود سنگ را برداشت و در جای خود قرار داد و با این حکمیت خردمندانه [از خون‌ریزی جلوگیری کرد] و تمام قبایل هم به آن خشنود شدند^(۱). این واقعه‌ی مشروح نیز دلیل دیگری بر عدم سکوت تاریخ در طی این پانزده سال است. چون همانطور که اشاره نمودیم این اتفاق در سن ۳۵ سالگی پیامبر رخ داد.

۶) سیره‌ی اجمالی پیش از رسالت^(۲)

پیامبر ﷺ در میان مردم امتیازات و اوصاف اخلاقی و اجتماعی فراوانی کسب نمود و از نمونه‌های والای اندیشه و فکر، رای استوار، هوش سرشار و اصالت بینش و اهداف پایدار برخوردار بود. از سکوت طولانی برای فرورفتن در اندیشه‌ی عمیق و ادای حق کمک می‌گرفت و با خرد فراوان و دوراندیشی و فطرت پاک خود، دفتر زندگی موقعیت مردم و احوال جوامع را ورق می‌زد و از اوهام و خرافات بس بیزار بود و با مردم آگاهانه می‌زیست و هرکار نیکی می‌یافت شرکت می‌جست، و گرنه طبق معمول گوشه‌گیری را بر می‌گزید، ابداً لب به شراب نزد و از گوشت قربانی بت‌ها نمی‌خورد، در ایام عید و سایر مراسم، در مجلس بت‌ها حضور پیدا نمی‌کرد و همیشه از بت بیزار و خشمگین بود، هیچ گاه تحمل شنیدن سوگند به «لات و عزی» را نداشت^(۳).

۱- رحيق المختوم، (باده‌ی ناب)، شیخ صفی الرحمن مبارکفوری.

۲- همان، ص ۸۲.

۳- سیره النبوی ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۸.

به یقین سرنوشت- با دیده‌ی منت- از او نگهداری می‌کرد و هرگاه وسوسه‌های احتمالی درونی برای کسب برخی اموال و یا جلوه‌های فریبنده‌ی دنیا به جنب و جوش می‌افتاد و احياناً اگر بعضی از رسوم و عادات ناپسند را می‌پسندید، عنایت پروردگار میان او و متاع بی‌ارزش دنیا مانع می‌شد و او را باز می‌داشت. «ابن اثیر» از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که اگر برای هر چیزی که رسم مردم جاهلی بود تصمیم می‌گرفتم، خداوند میان من و آن چیز مانع ایجاد می‌نمود، سرانجام فکر و اندیشه‌ی خود را از آن رسوم و عادات جاهلی پاک شستم تا خداوند افتخار رسالت را نصیبم کرد.

«بخاری» از «جابر بن عبدالله» روایت می‌کند که هنگام ساختن کعبه پیامبر ﷺ و عباس سنگ می‌آوردند، عباس به پیامبر ﷺ گفت: لنگت را روی دوش قرار بده تا زخمی نشوی. پیامبر ﷺ هنگام کارکردن به زمین خورد و چشمانش را به سوی آسمان خیره کرد و بی‌هوش شد. وقتی سر حال آمد، فرمود: لنگم! لنگم! (۱) لنگش را محکم به دور کمر خود بست (۲).

پیامبر ﷺ در میان قومش در بیان سخن نیکو، رفتار شیرین و اخلاق کریمانه ممتاز بود، او جوان مردترین، خوش منش‌ترین، متعهدترین، بردبارترین، راست‌گوترین، نرم‌خوترین، پاک‌روح‌ترین، نیک‌کردارترین، با وفاترین و درست‌کارترین مردم قریش بود و او را (امین) می‌گفتند. چون انواع صفات شایسته و خصال پسندیده در وجود مبارکش جمع بسته بود. ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها می‌گفت: پیامبر ﷺ رنج و زحمت را تحمل می‌کرد، دل مستمندان را به دست می‌آورد، از مهمان پذیرایی می‌نمود و در وقت

۱- پارچه‌ای که در گرمایه به کمر می‌بندند. (فرهنگ فارسی عمید، تألیف عمید، ص

۱۰۶۲).

۲- ترجمه رحیق المختوم، (باده‌ی ناب)، شیخ صفی الرحمن مبارکفوری، ص ۸۳.

گرفتاری یار و مددکار درماندگان بود^(۱). در کل این‌ها سیره‌ای اجمالی از پیامبر قبل از رسالت بود که در تمام کتب تاریخی ذکر شده است.

۷) اشاره‌ی علمای قبل از اسلام به نبوت حضرت ﷺ

یکی دیگر از دلایل ما برای اثبات نبوت و رسالت آسمانی پیامبر ﷺ کتب پیش از اسلام و خیردادن علمای قبل از اسلام است که در کتاب‌های تاریخ زندگی قبل از نبوت پیامبر ﷺ ثبت گردیده است.

الف) بحیرای راهب: وقتی پیامبر ﷺ به دروازه سالگی - به قولی دوازده سال و نه ماه و ده روز - پا نهاد، ابوطالب او را به سفر تجارت به شام برد و به (بصری) رسیدند. بصری، محلی در شام و بخشی از حوران بود که آن زمان بخشی از سرزمین عرب و مستعمره‌ی روم به شمار می‌آمد. «جرجیس» راهب، معروف به «بحیرا» در آنجا زندگی می‌کرد و از آن کاروان به گرمی پذیرایی نمود، هرچند پیش از آن از هیچ کاروانی استقبال نکرده بود، جرجیس پیامبر ﷺ را از روی نشانه‌ها و شمایل شناخت و در حالی که دستش را گرفته بود، گفت: این سرور و رحمت هردو جهان است که خداوند او را برمی‌گزیند. ابوطالب گفت: چگونه می‌دانی؟ گفت: وقتی از گردنه‌ی ورودی شهر عبور کردی، سنگ‌ها و درخت‌ها به سجده درآمدند که این سجده‌بردن ویژه‌ی پیامبران است و بس. من او را خاتم پیامبران می‌دانم و در زیر غضروف کنفش مهری به گردی یک سیب وجود دارد که ما در کتاب خودمان به آن پی برده‌ایم، از ابوطالب درخواست نمود که او را به سرزمین

۱- صحیح بخاری رحمته، به نقل از خورشید نبوت، شیخ صفی الرحمن مبارک کفوری.

شام نبرد، مبادا یهود او را بشناسند و در صدد آزارش برآیند. ابوطالب با چند نفر از خدمت‌کارانش او را به مکه بار گرداند^(۱).

ب) «میسره» غلام خدیجه رضی الله عنها در سفر تجاری که با پیامبر ﷺ به شام رفته بودند، نقل می‌کند که پیامبر ﷺ در زیر درختی که نزدیک صومعه‌ی راهبی بود، نشسته بودند و راهب نزد «میسره» رفت و از او پرسید: آن مرد که زیر درخت نشسته کیست؟ میسره در جواب گفت: او کسی از مردان قریش است، راهب به میسره گفت: کسی که زیر درخت نشسته است کسی نیست جز خود پیامبر ﷺ.

ج) وقتی که «میسره» جریان را برای خدیجه رضی الله عنها بیان کرد، خدیجه نزد «ورقه» که فردی اهل کتاب و صادق بود، رفت و جریان را از قول راهب بیان کرد و «ورقه» در جواب به خدیجه رضی الله عنها گفت:

«لئن كان هذا حقا يا خديجة، إن محمداً لنبى هذه الأمة»^(۲).

«ای خدیجه! اگر این واقعیت داشته باشد، همانا محمد پیامبر این امت است».

د) در تمام کتب تاریخی که زندگی پیامبر ﷺ در آن‌ها نقل شده است، تمام [کاهنان] عرب و احبار و یهود و راهبان نصارا که از تحریف به دور مانده بوده‌اند، رسالت پیامبر ﷺ را تأیید کرده‌اند^(۳).

۱- مختصری از سیره رسول ﷺ، ص ۷، ابن هشام، ج، صص ۱۸۳-۱۸۰. در برخی منابع آمده که در این سفر بلال نیز همراه پیامبر ﷺ بوده است؛ اما صحیح نیست. زادالمعاد، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲- قال ابن اسحاق، به نقل از کتاب «السيرة النبوية» ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۶.

۳- «السيرة النبوية»، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳.

در کتب تاریخی همیشه جمله‌ای به یادماندنی و تاریخی ثبت گردیده و آن هم عبارت «یعرفونه ویکفرون به» «او را می‌شناسند و انکارش می‌کنند» می‌باشد. ده‌ها روایت دیگر در کتب سیره آمده است که از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود و بقیه‌ی روایات وارده را به خوانندگان عزیز واگذار می‌کنیم^(۱).

هف) خبردادن راهب «عموریه» به سلمان در مورد رسالت حضرت ﷺ^(۲):
 سلمان فارسی که در واقع فردی حق‌گرا بود و جویای حقیقت در طی سفرهای طولانی خود جهت ظهور خورشید حقیقت، زمانی که به «عموریه» رفت، راهب درست‌کار و صادق آنجا سلمان را با شخصیت حقیقت‌پرور و خورشید هدایت، آشنا کرد و مژده‌ی ظهور رسالت پرافتخار ایشان ﷺ را به سلمان داد.

۸) آماده‌کردن ذهنیت برای نبوت حضرت رسول ﷺ توسط ادیان پیش از اسلام

الف) دعای حضرت ابراهیم علیه السلام برای برگزیدن رسول در میان عرب‌ها که خداوند با انتخاب حضرت محمد ﷺ دعای ایشان را استجاب فرمود.

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۹].

۱- خواننده می‌تواند برای آگاهی بیشتر به کتاب‌های ذیل مراجعه نماید: السيرة النبوية ج ۱، ابن هشام؛ السيرة النبوية، ج ۱، دکتر علی صلابی؛ خورشید نبوت، شیخ صفی الرحمان مبارکفوری؛ خورشید حقیقت، دکتر رمضان بوطی.

۲- السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۰۰.

«ای پروردگار ما! در میان آنان پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برایشان فرو خواند و کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار شریعت و مقاصد آن) را بدیشان بیاموزد و آنان را (از شرک و اخلاق ناپسند) پاکیزه نماید. بی‌گمان تو عزیزی و حکیمی (و بر هر چیزی توانا و پیروزی و هرکاری را که می‌کنی بنا بر مصلحتی و برابر حکمتی است)».

(ب) مزده‌دادن به پیامبران بنی اسرائیل برای ظهور خاتم پیامبران:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٦﴾﴾ [الصف: ٦].

«و خاطر نشان‌ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده‌ی خدا به سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او محمد است مزده می‌دهم، اما هنگامی که آن پیغمبر (احمد نام) همراه با معجزات روشن و دلایل متقن به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکار است».

(ج) خبر رسانی به تمام انبیا قبل از حضرت ﷺ و به تبعیت از ایشان^(۱)

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾﴾ [آل عمران: ٨١].

۱- به کتاب «دراسة تحليلية لشخصية الرسول محمد ﷺ»، صص ۱۰۲-۱۰۱ مراجعه شود.

«(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از (یکایک) پیغمبران (و پیروان آنان) گرفت که چون کتاب او فرزاندگی به شما دهم و پس از آن پیغمبری آید و (دعوت او موافق با دعوت شما بوده و) آنچه را که با خود دارید تصدیق نمایید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. (و بدیشان) گفت: آیا (بدین موضوع) اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم (و فرمان را پذیراییم... خداوند بدیشان) گفت: پس (برخی بر برخی از خود) گواه باشید و من هم با شما از زمره‌ی گواهانم».

(د ابن تیمیه رحمته می‌فرماید: در میان یهود و نصاری حتی لفظ محمد صلی الله علیه و آله - احمد - مبشر و نذیر و... به کرات تکرار شده و این قول در میان یهودیان و مسیحیان به تواتر رسیده است.

۹) آیا عادی بودن زندگی به معنای خود را پنهان کردن و سکوت تاریخ است؟

کسانی که از علم تاریخ باخبر باشند، می‌دانند که مورخ در هر زمانی، حوادث برجسته و مهم را یادداشت می‌کند و لزومی ندارد تمام دقایق زندگی فردی را یادداشت کند، ارزش کار مورخ هم در همین جاست، سیره‌ی نبوی هم از همین قاعده مستثنی نیست و تمام زندگی پر برکت حضرت صلی الله علیه و آله به قلم‌های متفاوت یادداشت‌برداری شده و هر تحلیل‌گر دینی، سیاسی، اجتماعی و... به اندازه‌ی توانایی خود از زندگی پر برکت و در عین حال پرمشقت حضرت صلی الله علیه و آله استفاده‌ی لازم را مبذول نموده‌اند و همه این را قبول دارند که پانزده سال قبل از نبوت ایشان، حضرت زندگی تقریباً معمولی و آرامی داشته و اتفاقات کمی در زندگی ایشان رخ داده است اما این به معنای سکوت تاریخ در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ چرا که هیچ مورخی

نمی‌تواند قلمش را در برابر برخورد حضرت با قضایای اجتماعی آن روز به سکوت وا دارد.

پس ما نتیجه می‌گیریم که پانزده سال قبل از رسالت کم‌درد سرتین دوران زندگی حضرت محمد ﷺ بوده است و مورخان آنچه را که لازم بوده و اتفاق افتاده است، ثبت کرده‌اند. زمانی که اتفاق خاصی روی نداده است، چه بنویسند؟ آیا می‌خواهید باز هم در زندگی حضرت ﷺ و در گزارش تاریخ خیانت شود؟ هرگز! چون خداوند ایشان را در قرآن به «اسوه‌ی حسنه» معرفی نموده است و خداوند ﷻ خود حفاظت از قرآن را به عهده گرفته‌اند. پس اگر کل سیره‌ی نبوی تحریف شود، «اسوه‌ی حسنه» قرآن، قابلیت تبعیت نخواهد داشت.

۱۰ رسالت تاریخ

تاریخ زندگی کسانی را ثبت می‌کند که یا دارای پست و مقام عالی و یا دارای علم فوق العاده‌ای باشند و یا حاکمی دارای زر و زور باشند که پیامبر ﷺ قبل از رسالت هیچ کدام از این موقعیت‌ها را نداشته، ولی زمانی که ماموریت و رهبری دینی را بر عهده گرفته، تمامی دقایق و لحظات زندگی ایشان ثبت شده، حتی نحوه‌ی راهرفتن و خوابیدن ایشان و امور عادی زندگیشان در تاریخ به ثبت رسیده است، ولی چون قبل از رسالت از چنین موقعیتی برخوردار نبوده مورخین به زندگی او توجه آنچنانی نکرده‌اند و حتی جریانات مذکور راجع به دوران قبل از رسالت روایات خیلی موثقی نیست که آن هم برای اهل علم کاملاً هویدا است.

۱۱) چرا نویسنده باید خود را مخفی نگه دارد؟

وقتی قرار است کسی کتابی را به رشته‌ی تحریر درآورد، با نام خود آن کتاب را معرفی خواهد نمود تا معرف نویسنده بوده و خود را با آن فردی شاخص و معرفی شده تلقی نماید، چه لزومی دارد فردی کتابی را که خود نوشته است با نام دیگری به چاپ رساند یا معرفی نماید؟! و در راه ابلاغ آن از هیچ کوششی دریغ نورزد و هر رنجی را به جان و دل بخرد، اذیتش کنند و از کاشانه‌ی خود اخراج نمایند، محاصره‌ی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی شود، عقل هرگز چنین چیزی را قبول ندارد و نخواهد کرد.

تمام یک میلیارد و دویست میلیون نفر مسلمان کنونی جهان قرآن را کتابی از جانب خدا ﷻ می‌دانند، نه پیامبر ﷺ پس در این کار چه افتخاری نصیب ایشان ﷺ شده است؟ برترین ویژگی قرآن این است که کتاب خداوند متعال ﷻ بوده و در برگیرنده پیام الهی است و به کرات این موضوع در قرآن آمده است و حتی با کنایه یک بار هم در قرآن این کلام به ایشان نسبت داده نشده است.

به آیات زیر در این مورد توجه فرمایید.

خداوند متعال در آیه‌ی اول سوره «هود» چنین می‌فرماید:

﴿الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾﴾ [هود: ۱].

«الف، لام، را»^(۱) (این قرآن) کتابی است که آیات آن (توسط خداوند) استوار گردیده و سپس از جانب خداوند حکیم و آگاه شرح و بیان شده است.»

همچنین خطاب به پیامبر ﷺ چنین می‌فرماید:

۱- این نوع حروف را در حروف مقطعه می‌نامند که ۲۹ سوره قرآن با آن‌ها آغاز می‌شود.

﴿وَإِنَّكَ لَلْأَعْيُنِ لَأَلْفَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ [النمل: ۶].

«به راستی تو قرآن را از جانب (خداوند) حکیم و آگاه دریافت می‌داری.»

همچنین در جایی دیگر چنین آمده است:

﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۰۵].

«ما (قرآن) را بر پایه‌ی حق نازل کرده‌ایم و نازل شده است تا حق را (در بین مردم) اقامه کند و تو را جز به عنوان بشارت‌دهنده و هشداردهنده نفرستاده‌ایم.»

برخی از علما در ارتباط با این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ [الإسراء: ۸۵].

«در مورد روح از تو می‌پرسند، بگو: روح جزو اموری است که تنها خداوند از آن آگاه است...»

می‌گویند: روح که در مورد آن سؤال شده است، قرآن آست؛ زیرا عبارت قبل و بعد از آن در مورد قرآن سخن می‌گوید و در این مورد تردیدی وجود ندارد، روح القا شده از جانب خداوند ﷻ می‌باشد.

شاید این آیه از سوره‌ی نحل دلیلی بر اثبات این مدعا باشد که می‌فرماید:

﴿يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾ [النحل: ۲].

«خداوند به فرمان خود فرشتگان را همراه با وحی بر هر یک از بندگانش که بخواهد فرو می‌فرستد، مبنی بر این که نازل می‌نمود، هشدار بدهید که جز من معبودی وجود ندارد، پس راه پرهیزگاری مرا پیش بگیرید.»

همچنین فرموده‌ی خداوند ﷻ «در اواخر سوره‌ی شوری» نیز این امر را تایید می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا
الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدَى إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾﴾ [الشوری: ۵۲].

«همانگونه (که به پیامبران پیشین وحی کرده‌ایم) بر تو نیز روح فرمان خود را (که قرآن است و مایه‌ی حیات واقعی انسان‌هاست) نازل نمودیم، تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است، و لیکن ما قرآن را نور درخشانی قرار داده‌ایم که هریک از بندگانش را که بخواهیم به واسطه‌ی آن هدایت می‌کنیم».

قرآن روحی ربانی است که عقل‌ها و قلب‌ها را حیات می‌بخشد و قوانینی الهی که زندگی افراد و ملت‌ها را سر و سامان می‌دهد، مقتضای حکمت خداوند آن بوده است که قرآن به مرور زمان و در ارتباط با رویدادها نازل شود، تا در دل‌ها ریشه‌دارتر و در اندیشه‌ها تاثیر گذارتر باشد، در بیان قرآن کریم آیات خداوند با واقعیت‌ها سروکار پیدا می‌کند و به پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و در راستای رویارویی با مصایب و مشکلاتی که برای پیامبر ﷺ و اصحاب او پیش می‌آید، قلوب آنان را قوت می‌بخشد. در همین ارتباط خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ
بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٢﴾ وَلَا يَأْتُوكَ بِمِثْلِ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ
تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾﴾ [الفرقان: ۳۲-۳۳].

«کافران می‌گویند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی‌شود؟ ما اینگونه آن را نازل می‌کنیم تا به وسیله‌ی آن دل تو را استوار گردانیم و آن را به تدریج بر تو فرو می‌خوانیم و (این کافران) هیچ مثالی را برای تو نمی‌آورند، مگر آن که ما حقیقت مطلب و بهترین تفسیر آن را برای تو بیان می‌کنیم.»

از نظر خداوند اول و آخرت قرآن معلوم بود و در «لوح المحفوظ» یا «کتاب مکنون» ثبت و ضبط بوده است، چنان که در آیات اول تا چهارم زخرف می‌فرماید:

﴿حَمِّمٌ ۝ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ۝﴾ [الزخرف: ۱-۴].

«حا، میم. سوگند به کتاب روشن و روشنگر! ما آن را قرآنی با زبان عربی گردانیدیم، تا شما در (آیات آن) بیندیشید. و این قرآن در لوح محفوظ در نزد ما از منزلت والا و استواری برخوردار است.»

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ۝ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ۝﴾ [البروج: ۲۱-۲۲].

«بلکه آن قرآن با عظمت در لوح محفوظ (مصون) است.»

ضروری است قرآن را به عنوان کلام خداوند در نظر بگیریم که بیانگر اموری است که آن‌ها را برای آفریدگان خود دوست می‌دارد و می‌پسندد، همان گونه که می‌فرماید:

﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ۝﴾ [التوبة: ۶].

«اگر یکی از مشرکان از تو خواست، او را پناه بده تا کلام خداوند را بشنود، پس از آن او را به محل امن (و مأوای قوم) خویش برسان.»

و یا این که خداوند در بیان مسئولیت جبرئیل، کلام را به خود نسبت داده نه رسول اکرم ﷺ، آنجا که فرموده:

﴿وَأَنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾﴾ [الشعراء: ۱۹۲-۱۹۵].

«این قرآن فرورفته‌ی پروردگار جهانیان است. جبرئیل آن را فرو آورده است. بر قلب تو تا از جمله‌ی هشداردهندگان باشی. به زبان عربی روشن.»

﴿سَنُفَرِّقُكَ فَلَا تَنسَى ﴿٦﴾﴾ [الأعلى: ۶].

«ما این چنین (آیات خود را) بر تو خواهیم خواند و تو آن‌ها را فراموش نخواهی کرد.»

و همچنان می‌فرماید:

﴿وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾﴾ [الكهف: ۲۷].

«آنچه را از کتاب پروردگارت بر تو وحی شده است، تلاوت کن. هیچ چیز تغییر دهنده‌ی کلمات او نیست و به جز درگاه او پناه‌گاهی نمی‌یابی.»

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾﴾ [ص: ۲۹].

«(ای محمد! این قرآن) کتاب پرخیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا در باره‌ی آیه‌هایش بیندیشید و خردمندان پند گیرند.»

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ ﴿٦٧﴾
[المائدة: ٦٧].

«ای فرستاده‌ی (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن) و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای، چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده‌ی توست و کتمان جز از جانب تو، کتمان کل به شمار می‌آید) و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد، (زیرا سنت خدا بر این جاری است که باطل بر حق پیروز نمی‌شود) و خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که در صدد اذیت و آزار تو بر می‌آیند و از تو می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید».

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: (اگر قرار بود محمد صلی الله علیه و آله چیزی از وحی را کتمان کند، این آیات را بایستی کتمان و پنهان می‌نمود).

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَخُفِيَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ ﴿٢٧﴾ [الأحزاب: ٣٧].

«(یادآور شو) زمانی را که به کسی (زید بن حارثه نام) که خداوند (با هدایت‌دادن وی به اسلام) بدو نعمت داده بود و تو نیز (با تربیت‌کردن و

آزاد نمودن وی) بدو لطف کرده بودی، می‌گفتی: همسرت (زینب بنت جحش) را نگاه دار و از خدا بترس... (ای پیغمبر!) تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد (و بر اثر سنگ‌دلی و ناسازگاری زینب، مجبور به طلاق شد و وی را رها کرد). ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندگان خود نباشد، بدان گاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند (و طلاقشان دهند) فرمان خدا باید انجام بشود».

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التحریم: ۱].

«ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، به خاطر خشنودساختن همسرانت، بر خود حرام می‌کنی؟ خداوند آمرزگار مهربانی است (و تو را و همسران تو را می‌بخشاید)».

رسول خدا ﷺ با بهره‌گیری از آن چه خداوند به او آموخته بود، آیات قرآنی را برای مسلمانان تبیین می‌نمود، همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴].

«(پیغمبران را) همراه با دلایل روشن و معجزات آشکار (دال بر پیغمبری ایشان) و همراه با کتاب‌ها فرستاده‌ایم و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است) و تا این که آنان (قرآن را مطالعه کنند و در باره‌ی مطالب آن بیندیشند)».

کسانی که قرآن را یک «دستاورد فرهنگی» و بازتاب و برآیند فرهنگ عربی رایج در حجاز در ایام نزول قرآن یا ظهور آن - زیرا اینان قرآن را نازل شده از آسمان نمی‌دانند^(۱) - قلمداد می‌کنند، این گونه نگرستن به قرآن اساس در هم آمیختن مسایل و به بیراهه‌رفتن و مخالفت با حقیقت و در تضاد با عقاید اسلامی است.

۱۲) زبان قرآن

نازل شدن قرآن به زبان مردمی که با آن سخن می‌گویند به هیچ وجه آن را از کلام خداوند بودن خارج نمی‌کند و ویژگی الهی بودن یا قداست ربانی را از آن خلع نمی‌کند، در غیر این صورت میان وحی الهی و اندیشه‌ی بشری چه تفاوتی وجود خواهد داشت؟ نمی‌دانم آیا اینان می‌خواهند سخن گفتن خداوند با انسان‌ها را انکار کنند؟ اگر چنین باشد در واقع با همه‌ی ادیان آسمانی دشمنی می‌ورزند که اساسشان بر این است که خداوند با پیامبری برگزیده از میان مردم سخن گفته است، و امانتی را به ایشان سپرده که به مردم آن را ابلاغ نمایند، اما اگر سخن گفتن خداوند با انسان را می‌پذیرند، طبعاً باید خداوند با زبانی قابل فهم با مردم سخن بگوید یا به صورت مستقیم همچون سخن گفتن خداوند با حضرت موسی عليه السلام یا از طریق وحی جلی همچون نازل نمودن قرآن به زبان عربی روشن چنان که پیش از این به آن اشاره شد.

۱- دکتر نصر حامد ابوزید در مورد قرآن این گونه اظهار نظر کرده است و دکتر محمد عماره در کتاب «التفکر المارکسی للإسلام» (دارالشروق، قاهره) به صورت علمی دیدگاه او را مورد نقد و بررسی قرار داده است، مطالعه‌ی این کتاب توصیه می‌شود. به نقل از کتاب قرآن منشور زندگی، دکتر یوسف قرضاوی.

عربی بودن قرآن ساخته و پرداخته‌ی انسان نیست و احکام و مفاهیم آن بازتاب فرهنگ بشری مردم عرب نژاد حجاز و تحت تاثیر آن نیست، بلکه از جانب مقامی برتر فرو آمده است؛ از درگاه خداوند آفریدگار و اولین معلم بشر و این مطلب از همین اولین آیاتی که نازل شده است، به روشنی برمی‌آید:

﴿اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝۲ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝﴾ [العلق: ۱-۵].

«ای محمد! بخوان چیزی را که به توح وحی می‌شود، آن را بی‌اغاز و بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه‌ی جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفرید. بخوان! پروردگار تو بزرگ و بخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این بزرگ‌واری‌ها و بخشندگی‌ها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در مقابل آن‌ها ساده و ناچیز است). همان خدایی که به وسیله‌ی قلم (انسان را تعلیم و چیزهایی را به او) آموخت. بدو چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست.»

قرآن نیز بر روی این مطلب تاکید می‌نماید که خداوند خود آن را به زبان عربی نازل فرموده است، چنان که در آیه دوم از سوره‌ی «یوسف» و همچنین آیه‌ی سی و هفتم سوره‌ی «رعد» چنین آمده است:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝﴾ [یوسف: ۲].

«ما آن را (به صورت) کتاب خواندنی (و به زبان) عربی فرو فرستادیم، تا این که شما (آن را) بفهمید (و آنچه را در آن است به دیگران برسانید).»

﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ۝﴾ [الرعد: ۳۷]. «همان گونه (که) کتاب‌های آسمانی را برای پیامبران پیشین فرستادیم) قرآن را هم به عنوان داور (در میان مردم و داور کتاب‌های گذشته به زبان) عربی (بر تو)

فرستادیم. (پس برابر آن با همگان اعم از اهل کتاب و سایر مشرکان رفتار کن و برابر آرزوها و خواسته‌های مردم راه مرو) و اگر از آرزوها و خواسته‌هایشان بعد از آن که دانش (وحی) به تو رسیده است، پیروی کنی، کسی نمی‌تواند در برابر خدا تو را یاری دهد و تو را (از دست عذاب او) محفوظ بدارد.»

کسی که قرآن را قرائت کند و در آن تدبر نماید و تا حدودی از اوضاع و احوال جامعه‌ی عربی و جامعه‌های دیگر در شرایط نزول قرآن آگاهی داشته باشد، علم و یقین پیدا می‌کند که قرآن به راستی فعال بوده است نه منفعل و مؤثر بوده است نه متأثر. قرآن عقاید و باورهای باطل آن روزگار را اصلاح و مفاهیم و برداشت‌های نادرست را تصحیح و عادات و رفتارهای ستم‌کارانه را ملغی نمود و علیه خرافات و اباطیل موروثی حملات سخت را آغاز کرد و به بیان نادرستی باورهای مشرکان و اهل کتاب اعم از یهود و نصاری پرداخت و تحریف و تبدیل کتب آسمانی و از سوی خود نوشتن و نسبت‌دادن آن‌ها را به خداوند برای به دست آوردن دست‌مزدی اندک، مورد مذمت و انتقاد قرار داد و بر این نکته تأکید کرد که قرآن آمده است تا:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾﴾ [المائدة: ٤٨].

«و بر تو (ای پیغمبر!) کتاب (شامل و کامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه‌ی احکام و اخبار خود) ملازم حق و موافق و مصدق کتاب‌های پیشین (آسمانی) و شاهد (بر صحت و بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل

کرده است و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است، روی مگردان. (ای مردم!) برای هر ملتی از شما راهی (برای رسیدن به حقایق) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم، اگر خدا می‌خواست همه‌ی شما (مردمان) را ملت واحدی می‌کرد و اما (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرایع به شما داده است، بیازماید. پس فرصت را دریابید و) به سوی نیکی‌ها بشتابید (و به جای مشاجره در اختلافات به مسابقه در خیرات بپردازید و بدانید که) جملگی بازگشتتان به سوی خدا خواهد بود و از آنچه اختلاف می‌کرده‌اید، آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را در برابر کردار خوب یا بد پاداش و بادافره و پاداش خواهد داد).»

کسی که می‌گوید قرآن دستاورد فرهنگ موجود در جامعه‌ی عربی حجاز بوده است، در واقع با قرآن و واقعیت‌های تاریخی بیگانه است و دچار نوعی خود فراموشی شده است، حتی بعضی از بیگانگان اهل انصاف که قرآن را خوانده و فهمیده‌اند، گفته‌اند: اگر این قرآن در بیابانی هم یافته شود، خواننده‌ی آن متوجه می‌شود که این کلام خداوند است.

خانم «نبیه ایوب» استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه کالیفرنیا گفته است: «محتوای قرآن هر چیزی که باشد، هرگز ساخته و پرداخته‌ی آدمیان نیست، اگر فرود آمدن آن را از جانب خداوند انکار کنیم، معنایش آن خواهد بود که شخص محمد ﷺ را خدا ﷻ دانسته‌ایم»^(۱).

در این مورد تردیدی وجود ندارد که هر سخنی بیانگر شخصیت گوینده‌ی آن است، مرد است یا زن؟ جوان است یا پیر؟ اهل شهر است یا روستا؟ شادمان است یا اندوهگین؟ ژرف‌اندیش است یا سطحی‌نگر؟

۱- عبدالله عباس ندوی در کتاب «معانی ترجمات القرآن»، ص ۸۱ این مطالب را از کتاب «خط عربی» تالیف ابن بانوی محقق نقل می‌کند.

بر همین اساس برخی از منتقدان و کارشناسان شعر و ادبیات برخی از ادبیات و قصاید مجهول را بر پایه‌ی ذوق و احساس نقد ادبی به صاحب آن‌ها نسبت می‌دهند و حدسشان هم در واقع درست است، هر انسان دارای درک و شعور هنگامی که قرآن را مطالعه می‌کند، یقین پیدا می‌کند که قرآن کلام آدمیان نیست و حتی با کلام رسول خدا ﷺ که در کتب احادیث موجود است - هرچند در اوج بلاغت قرار دارد - بسیار متفاوت است و هرگاه آیه‌ای از قرآن در اثنای احادیث نبوی می‌آید، دارای نور و درخشندگی خاصی است که خواننده به خوبی آن را درک می‌کند و احساس می‌کند که از جنس ما قبل و ما بعد آن نیست^(۱).

۱۳) دیدگاه خاورشناسان و مبشران مسیحی پیرامون الهی بودن قرآن^(۲)

غربی‌ها در مورد قرآن تقریباً دارای یک دیدگاه و موضع‌گیری مشترک هستند که عبارت است از این که قرآن کلام الهی نیست، کتابی است بشری، ساخته و پرداخته‌ی ذهن محمد ﷺ و تألیف او.

برخی از آنان بر این باورند که محمد ﷺ خود قرآن را جمع و جور (تالیف) کرده و تراوشات ذهن خود اوست که به عمد و دروغ (پناه بر خدا) آن را به خداوند نسبت داده است. برخی هم می‌گویند: محمد (ﷺ) قرآن را از تورات یهودیان و انجیل مسیحیان برگرفته و از مطالب آن‌ها اقتباس کرده است.

عده‌ای دیگر بر این باورند: او به طور عمدی اقدام به سرهم کردن قرآن ننموده، بلکه توهم و خیال باعث شده است که گمان کند به او وحی

۱- قرآن منشور زندگی، دکتر یوسف قرضاوی، ص ۴۱-۴۲.

۲- همان، ص ۴۴.

می‌شود و خداوند با او سخن می‌گوید، در حالی که واقعیت این است از درون خود او سرچشمه می‌گرفته و مصدر خارجی نداشته است، در حالی که آن را «وحی درونی» می‌نامند. استاد رشید رضا در کتاب «الوحی المحمدی» به نقد و بررسی این نظریه پرداخته است، وی در این کتاب بار دیگر تحدی به قرآن در برابر منکران را تجدید نموده است. این‌ها ادعاهای دیگری را نیز علیه محمد ﷺ مطرح کرده‌اند؛ محمدی که مردم جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کرد او را به خاطر این که هیچ گاه دروغی از او سر نزده است، «امین» و «صادق» می‌گفتند، انسانی که به مردم هیچ گاه دروغ نگفته باشد، دلیلی ندارد که به خداوند دروغ ببندد. امپراتور روم زمانی که نامه‌ی حضرت محمد ﷺ به دست او رسید و به اسلام دعوتش نمود، جمعی از نزدیکان و مخالفان ایشان را گرد آورد و چندین سؤال دقیق و زیرکانه را از ایشان پرسید و از پاسخ‌هایشان دریافت که محمد ﷺ همان پیامبر منتظری است که عیسی مسیح عليه السلام وعده‌ی ظهورش را داده بود و اگر نزد او می‌بود حاضر بود پاهایش را به عنوان ادای احترام بوشید، اما مشوران و اطرافیانش با این موضع‌گیری او موافقت نکردند و او نیز جلب رضایت ایشان و در دست‌داشتن زمام کشورش را بر ایمان و اسلام ترجیح داد.

در اینجا نکته‌ی مهم این است که هراکلیتوس از ایشان پرسید: آیا قبلاً دروغی را از او شنیده بودید؟ گفتند: نه! به هیچ وجه دروغی از او شنیده بودیم.

هراکلیتوس گفت: هیچ دلیلی ندارد که با مردم صادق باشد، اما بر خداوند دروغ ببندد! تهمت‌هایی که مبشران و مستشرقان مسیحی امروزه مطرح می‌کنند، با تهمت‌هایی که کفار و مشرکین قریش بارها تکرار می‌کردند، شباهت زیادی دارد که قرآن در همان زمان به آن چنین پاسخ داده است:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا﴾^۴ وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اٰكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلِي عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۵﴾ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا ﴿۶﴾ [الفرقان: ۴-۶].

«کافران می‌گویند: این (قرآن) دروغی بیش نیست که خود (محمد) آن را از پیش خود به هم بافته است و گروهی او را در این کار یاری داده‌اند. آنان واقعاً (با بیان این سخن) ستم و بهتان بزرگی را مرتکب شده‌اند. (در باره‌ی قرآن نیز) می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است که (از دیگران) خواسته است آن را برایش بنویسند و چنین افسانه‌هایی سحرگاهان و شام‌گاهان بر او خوانده می‌شود (تا آن‌ها را حفظ کند و به خاطر سپارد). بگو: قرآن را کسی فرو فرستاده است که راز آسمان‌ها و زمین را می‌داند (و گوشه‌ای از این راز را به عنوان معجزه در قرآن گنجانده است تا دلیل بر وحی الهی باشد و انسان‌ها نتوانند حتی سوره‌ای همچون سوره‌های قرآن بسازند و ارائه دهند) بی‌گمان خدا آمرزگار و مهربان است (و سرکشان و بزه‌کارانی را می‌بخشد که برگردند و از دروغ‌گویی‌ها و پلشتی‌ها دست بکشند)».

باری، ایشان در مورد حقیقت قرآنی و حقایقی که در آن آمده است، دچار حیرت و درماندگی می‌شوند و هر روز ادعایی را مطرح می‌کنند و دارای موضع ثابتی نیستند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَاهُمْ بِلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ﴾ [الأنبياء: ۵].

«(ستم‌کاران کفرپیشه به این هم اکتفا نمی‌کنند که می‌گویند: محمد انسان عادی است و پیغمبر نبوده و قرآن هم جادویی بیش نیست) بلکه می‌گویند: (قرآن) خواب‌های آشفته و پراکنده‌ای بیش نیست. خیر او اصلاً آن را از پیش خود ساخته است (و به خدا نسبت داده است) خیر اصلاً او شاعری است (و قرآن مجموعه‌ای از تخیلات شاعرانه‌ی خودش می‌باشد، اگر وی راست می‌گوید که فرستاده‌ی خداست) پس او معجزه‌ای را به ما ارائه دهد که (از جنس معجزاتی باشد که) پیغمبران پیشین (از خود نموده (و با آن فرستاده شده‌اند».

با این حال در نهایت قرآن به وسیله‌ی حجت‌ها و دلایل خویش بر ایشان غلبه نموده و همگی آنان در مقابل قرآن سر تسلیم فرود آوردند و حقانیت آن را باور کردند و از عناد و تکبر و تقلید از پدران و تبعیت از خواسته‌های شخصی و گروهی خویش دست برداشتند و گفتند:

﴿رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۳].

«پروردگارا! ما از منادی (بزرگوار توحید، یعنی محمد) را شنیدیم که (مردم را) به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم (و ندای او را لبیک گفتیم، اکنون که چنین است) پروردگارا! گناهانمان را ببامرز و بدی‌هایمان را ببوشان و ما را با نیکان و (در مسیر ایشان) بمیران».

بالاخره دشمنان دیروز قرآن تبدیل به دوستان امروزی شدند و قرآن بهار دل‌ها و نور بصیرت و مایه‌ی روشنی چشم ایشان گردید.

گاه می‌توان مادی‌گرایان غربی را که به ماورای طبیعت مادی محسوس ایمان ندارند، معذور شمرد؛ زیرا آنان که به وحی و نبوت و حتی وجود خداوند و آفریدگاری برای جهان آفرینش و برای انسان ایمان ندارند، جای

تعجب نیست که همه‌ی کتاب‌های آسمانی و پیامبران را انکار کنند. ایشان مشمول این فرموده‌ی خداوند هستند که می‌فرماید:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ لِيَجْزِيَ قَرَاتِيَسَ ثُبُونَهَا وَتُحْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾﴾ [الأنعام: ٩١].

«کافران، خدا (و رحمت و حکمت او) را چنان که باید نشناخته‌اند، وقتی که می‌گویند: خداوند هیچ چیزی بر هیچ کسی فرو نفرستاده است (و انسانی را به پیغمبری برگزیده است! ای پیغمبر! به مشرکان و یهودیانی که با آنان هم رای و هم صدا می‌گردند) بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟ (شما ای یهودیان!) آن را در کاغذهای (پراکنده و صفحات جداگانه می‌نویسید) و آن قسمت را (که به مصلحت شماست و با آرزوهایتان می‌خواند)، نشان می‌دهید.»

آنان بر اساس فلسفه‌ی مادی و برخورد منکرانه‌ی خویش نبوت رسول خدا ﷺ را انکار نموده و بر بشری بودن قرآن اصرار می‌ورزند و طبیعی است که چنین بیندیشند.

۱۴) موضع‌گیری و گروه‌های تبشیری و کلیسا

شگفت‌آورتر از همه موضع‌گیری مبشرین کلیسا و مستشرقین است که به نبوت موسی عليه السلام و عیسی عليه السلام و الهی بودن تورات و انجیل و آمدن آن‌ها از جانب خداوند و مقدس‌بودنشان ایمان دارند، در حالی که تورات دست‌خوش تحریف و جعل و تغییر گردیده و زمانی که «بابلی»ها بر بنی اسرائیل یورش

بردند و همه جا را به آتش کشیدند، تورات سوزانده و مفقود گردید و ده‌ها سال هیچ کس حتی نسخه‌ای از تورات را ندید، پس از آن بود که «عزراء کاهن» براساس محفوظات و شنیده‌هایش از دیگران متن تورات را نوشت و بسیاری از اوهام و اشتباهات و تحریفات لفظی و معنوی را با آن آمیخت. با ملاحظه‌ی اسفار تورات موجود، این موضوع کاملاً مشاهده می‌گردد، برای مثال در سفره تکوین تورات، خداوند خالق موجودات که باید از همه‌ی صفات کمال برخوردار و از همه‌ی انواع عیب و نقص منزّه باشد به جهل و عجز و ندامت و حسادت و امثال آن - که صفات انسان‌های ضعیف‌اند - نسبت داده می‌شود.

همچنین از انبیا و پیامبران خداوند که در جهت هدایت و تعلیم مردم و به عنوان اسوه و الگوی پسندیده برای مردم فرستاده شده‌اند، تا راه هدایت ایشان را در پیش گیرند و از کلامشان آنچه را که لازم است یاد بگیرند، چهره‌ای بسیار نامطلوب ارائه داده شده است و تورات آنان را به انواع نقص‌ها و سوء رفتاری را که حتی از اراذل و اوباش سر نمی‌زند، توصیف می‌نماید.

در تورات موجود مطالب عجیب و غریبی وجود دارد، مانند محاکمه و مجازات حیوانات زبان‌بسته، دسته‌بندی انسان‌ها براساس نژاد و تبار آنان و عنوان کردن این مطلب که بایستی برخی از آن‌ها برده و بنده‌ی دیگری باشد، مانند ملت کنعان که بایستی برای همیشه برده و خدمت‌گزار بنی اسرائیل باقی بمانند.

در مورد انجیل باید گفت: انجیلی که خداوند آن را بر عیسی علیه السلام نازل فرموده است، در هیچ کجای دنیا یافت نمی‌شود و آنچه به نام انجیل موجود می‌باشد، مجموعه‌ی مطالبی است در مورد زندگی حضرت عیسی علیه السلام که مدت زمانی طولانی پس از او توسط برخی از شاگردانش مانند «متی» یا

شاگرد شاگردانش نوشته شده‌اند و نسخه‌ی اصلی آن اساساً وجود خارجی ندارد و آنچه وجود دارد، ترجمه‌های آن به زبان‌های دیگر است که از میان هفتاد انجیل مختلف چهارتای آن‌ها انتخاب شده و مورد تایید ارباب کلیسا قرار گرفته و بقیه‌ی آن‌ها را باطل اعلام کرده‌اند، در بین همان چهار انجیل و در اثنای مطالب و محتوای آن‌ها هم تضادها و تناقض‌هایی دیده می‌شود که بر اهل تحقیق و متخصصان پوشیده نیست که در این مورد کتاب‌ها نوشته‌اند، تورات و انجیل‌هایی که اکنون موجودند، به هیچ وجه با قرآنی که هیچ کس به خود اجازه و جرات اضافه یا کم کردن یک حرف آن را به خود نداده است، قابل مقایسه نیستند، زیرا خداوند متعال خود عهده‌دار حفاظت از آن گردیده است، چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاس‌دار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)»^(۱).

از طرف دیگر مطالب موجود در تورات و انجیل با مفاهیم و احکام و تعالیم مربوط به عقاید و معارف و ارزش‌ها و اخلاق و قوانین و معاملات و گزارش پدیده‌های غیبی و جهان مشهود و جلب توجه به آیات خداوند در آفاق و انفس به هیچ وجه قابل مقایسه نیستند، هیچ آدم عاقل و عالمی نیست که دو کتاب تورات و انجیل موجود را با وضع و حالی که دارند، با قرآن روشنگر و جاویدان از جهت رویکردها، مطالب، انسان، ساختار، اسلوب، صورت ظاهر، مضمون و تاثیرگذاری در روح و روان انسان مقایسه کند و به

فرض چنین مقایسه‌ای هیچ گریزی ندارند از آن که همچو «امام بوصیری» در قصیده‌ی «بردیة» زبان به تمجید بگشاید و بگوید:

لا تعجبن لحسود راح یکرها تجاهلا وهو عین المحاذق الفهم
قد ینکر العین ضوء الشمس من رمد وینکر الفم طعم الماء من سقم

- تعجب نکنید از آدم حسودی که این فضایل و مناقب را از روی تجاهل انکار می‌کند، در حالی که شخصی هوشیار و دارای فهم و شعور است.
- زیرا گاه چشمان انسان به خاطر چشم‌درد روشنایی آفتاب را انکار می‌کند و گاه دهان انسان به خاطر ناخوشی و بیماری، طعم و مزه‌ی آب را خوش نمی‌دارد^(۱).

۱۵) نیروی محیر العقول آیه‌های قرآن و اعجاز علمی آن از یک فردا بی‌سواد بر نمی‌آید

کسانی که مشغول شبهه پراکنی هستند و قرآن را کلام غیر خدا و ساخته‌ی حضرت رسول ﷺ می‌دانند در واقع کسانی هستند که از تاریخ چیزی نمی‌دانند؛ چون اگر به زندگی قبل از رسالت حضرت رسول ﷺ نگاه کنیم می‌بینیم که پیامبر ﷺ قبل از به دنیا آمدن، یتیم و در شش سالگی نیز مادرش را از دست می‌دهد و از آن به بعد مشغول چوپانی و تجارت می‌شود و ایشان هیچ گونه سوادی نداشته است و حتی الفبای عربی را ندانسته و توانایی تشخیص آن‌ها را نداشته است، حال چه طور ممکن است چنین فردی قرآنی را بنویسد که عقول را متحیر و عالمان را به خود مشغول ساخته و در طول ۱۴۰۰ سال قبل هر عالمی به اندازه‌ی توانایی خود از آن استفاده کرده است و تا آخر زمان تازگی آن به چشم و خرد اهل خرد

۱- قرآن منشور زندگی، دکتر یوسف قرضاوی، ص ۴۶۰.

می‌ماند. بی‌گمان هرکسی که قرآن را با دیده‌ای مدبرانه خوانده و با مقاصد آن آشنا شده باشد، به ربانی بودن آن به راحتی پی می‌برد.

دکتر یوسف قرضاوی مقاصد شریعت را در کتاب «قرآن، منشور زندگی» چنین بیان کرده است که به رئوس مطالب آن اشاره‌ای می‌شود:^(۱)

(۱) اصلاح عقاید و اندیشه‌ها

- تقویت پایه‌های توحید

- اصلاح عقاید مربوط به نبوت و رسالت

- تقویت ایمان به پاداش و کیفر اخروی

(۲) تبیین کرامت انسان و تأکید حقوق بشر

- تبیین کرامت - تثبیت حقوق بشر - تأکید بر رعایت

حقوق بینوایان

(۳) بندگی خدا و تقوای الهی

- ثمرات تقوای الهی

(۴) تزکیه‌ی نفس و بهداشت روان

(۵) اصلاح ساختار خانواده و جانبداری از حقوق زن

- ازدواج از دیدگاه قرآن - پیمان استوار ازدواج

- فرزندان شایسته - هم‌کیشی اعضای خانواده

- جانبداری از حقوق زن و رهایی بخشیدن او از ستم‌کشی دوران

جاهلیت

(۶) ارائه‌ی جامعه‌ی نمونه به جهان بشریت

ویژگی‌های اساسی امت اسلامی در قرآن

۱- «قرآن، منشور زندگی» دکتر یوسف قرضاوی، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، نشر احسان، ص ۲۲ الی ۲۱۶.

- ربانیت
- میانه‌روی و اعتدال
- دعوتگری به سوی خدا
- وحدت و یکپاچگی
۷) دعوت به همزیستی انسانی و همکاری بین المللی
- آزادسازی انسان از بردگی سایر انسان‌ها
- اخوت و مساوات انسان‌ها
- عدالت برای همه مردم
- صلح و امنیت جهانی
مدارا با غیر مسلمان.

حال طرح این پرسش به نظر منطقی می‌آید آیا فردی که حتی یک روز هم درس نخوانده است، چه طور می‌تواند این مبانی را پایه‌ریزی کند که تا به حال هم تمام علما نتوانسته‌اند چنین برنامه‌ی جامع الشرایطی را تدوین کنند چون این برنامه در طول تاریخ، همتا و نظیری نداشته و نخواهد داشت؟ قرآن از نظر بلاغت و اعجازهای علمی هم به حدی در سطح بالاست که نه تنها هیچ فرد عاقلی آن را به پیامبری که بی‌سواد بوده است نسبت نمی‌دهد، بلکه نمی‌توان آن را به هیچ کسی از بشریت نسبت داد.

۱۶) عکس‌العمل مردم در مقابل قرآن:

نیروی بی‌کران آیات قرآن با اولین برخورد، مردمان عرب را بدون اختیار به دو بخش تقسیم نمود؛ بخشی را جذب و بخشی دیگر را دفع نمود^(۱) و آن دو بخش نیز به دو دسته‌ی دیگر تقسیم می‌شوند:

دسته‌ی اول: جذب به علاوه‌ی گرویدگی و تسلیم و نهایت فداکاری.

دسته‌ی دوم: جذب منهای گرویدگی و تسلیم و به علاوه انکار و فحاشی و لجاجت و نهایت عداوت.

بخش دفع‌شده هم به دو دسته طبقه‌بندی شده‌اند:

دسته‌ای در حال گریز، چشم و گوش خود را بسته‌اند و فریاد می‌کشند: (ای مردم! سر و صدا کنید و پارازیت بیندازید)^(۱) تا کسی نوای تلاوت آن آیه‌ها را نشود.

﴿لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ﴾ [فصلت: ۲۶].

«... گوش به این قرآن فرا ندهید و در (هنگام تلاوت) آن یاهوسرایی کنید...».

و دسته‌ی دیگر در حال فرار و دور از صحنه به هذیان و یاهوسرایی می‌پردازند و می‌گویند: تلاوت‌کننده‌ی آن آیه‌ها ساحر، شاعر، دیوانه و کاهن^(۲) است و اینک توصیف آن چهار دسته‌ی جذب‌شده و دفع‌شده طبق نص صریح آیه‌ها و تواتر قطعی روایات:

الف) جذب شده‌ها: این گروه کلاً عرب‌های سخن‌شناس و ادب‌سنج و صدرنشینان کنگره‌های ادبی «عکاظ»^(۳)، «مجنه» و «ذوالمجاز» در اوج ترقی ادبیات عرب هستند عموماً اسرار اعجاز آیه‌ها و رموز بی‌همتا بودن آن‌ها را به خوبی درک کرده‌اند، اما تفاوت‌های اخلاقی، فکری و فرهنگی آن جذب‌شدگان را به دو دسته تقسیم کرده است:

دسته‌ی اول افراد واقع‌گرای حق‌جو و دور از اعتیادهای اخلاقی و هواپرستی و یا کم‌تر به هواپرستی گراییده‌اند و وجدانشان هنوز زنده و ضمیر انسانی آنان سالم مانده است، به محض درک اعجاز آیه‌ها با حالتی از تسلیم و ایمان و گرویدگی مجذوب آن‌ها می‌شوند و در راه عمل به آن‌ها نه

۱- تفسیر روح المعانی، آلوسی، ج ۲۴، ص ۱۲۹ و تفسیر کبیر امام فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۱۹.

۲- تفسیر کبیر، ابن تیمیّه، ج ۲، ص ۱۵۳.

۳- وحی محمدی، رشید رضا، ص ۱۲۰.

تنها از لذاذ چشم می‌پوشند، بلکه جان بر کفان به استقبال مرگ و ترک این زندگی می‌شتابند. اینک مشاهده‌ی چند نمونه، آغاز کار این دین جدید است و در خارج از منزل پیامبر ﷺ تنها یک نفر پیرو آن دین گردیده است (ابوبکر صدیق)^(۱) و پیش رفت آن به ظاهر چندان جای امید نیست. با این حال ابوبکر ﷺ از زبیر، عثمان، طلحه، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف درخواست می‌نماید^(۲) که «محض آزمایش به منزل پیامبر ﷺ بروید و آنچه را تلاوت می‌کند، بشنوید و قضاوت کنید». آنان با ذهن خالی و محض آزمایش به منزل پیامبر ﷺ می‌آیند، با این وصف به محض این که آیاتی را از او می‌شنوند، اعجاز آیها در دل‌های آنان اثر کرده دل‌ها را به تسخیر درمی‌آورد و با حالتی از ایمان و گرویدگی و تسلیم مجذوب اعجاز آن آیات قرار می‌گیرند و جان و مال خود را در اختیار آورنده‌ی آیات قرار می‌دهند. همچنین ابودر و برادرش نه از مکه، بلکه از صحرا بی دور و نه از قریش، بلکه از قبیله‌ی غفار، وقتی آیهای را از پیامبر ﷺ شنیدند، فوراً به اعجاز آن پی بردند و با حالتی مملو از ایمان مجذوب آن‌ها گشتند و هنگامی که به دیار خود بازگشتند، جان بر کف با جمع بی‌شماری از مخالفان به مبارزه پرداختند^(۳). همچنین مصعب بن عمیر^(۴) - نه از بندگان و نه از افراد بی‌بضاعت مکه - بلکه از اشراف‌زادگان شهر مکه، آن هم در روزهایی که پیامبر در (دار الارقم) به صورت نهانی اسلام را تبلیغ می‌کرد و مسلمان شدن لذت و دل‌خوشی به حساب نمی‌آمد، بلکه برابر بود با اذیت و آزار و عذاب و

۱- البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۸ و ۳۳؛ ج ۲، ص ۵۹.

۲- همان.

۳- همان.

۴- ابن سعد، ج ۳، ص ۸۲.

نومیدی. در چنین جوی هنگامی که «مصعب» برخی از آیات قرآن را از اصحاب پیامبر ﷺ می‌شنود، با حالتی از تسلیم و گرویدگی بلافاصله به محضر پیامبر ﷺ می‌شتابد و به دین اسلام مشرف می‌شود و دوران کام‌جویی و اشرافیت را به دست فراموشی می‌سپرد.

همچنین (فروه)^(۱)، از کارشناسان ادبیات عرب و از شخصیت‌های ادب‌سنج و سخن‌شناس، هنگامی که از زبان کاروانیان و عابرین آیه‌هایی را شنید، بلافاصله در حوزه‌ی جذبه‌ی آن‌ها قرار گرفت و با حالتی مملو از تسلیم و گرویدگی مجذوب آیات می‌شود و از آن منطقه‌ی دور به محضر پیامبر ﷺ می‌شتابد و دین اسلام را با جان و دل می‌پذیرد و برای هر نوع فداکاری خود را آماده می‌کند.

همچنین عمر بن خطاب^(۲) چهره‌ی غیور و قدرت‌مند عرب، در حالی که شمشیر در دست دارد و راه سوء قصد به جان پیامبر ﷺ را سریعاً می‌پیماید، ناگاه بر حسب یک اتفاق در منزل خواهرش فاطمه، آیات آغازین سوره‌ی «طه» را از نظر می‌گذراند.

﴿طه﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿٢﴾ إِلَّا تَذَكِّرَةً لِمَنْ يُحْشَى ﴿٣﴾
 تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ﴿٤﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٥﴾
 لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾ وَإِنْ تَجَهَّرْ

۱- الاصابه، ابن حجر شماره‌ی ۶۹۸۳؛ طبقات، ابن سعد، ج ۱، ص ۶۳.

۲- تصویر فنی، سید قطب، ص ۳۴؛ ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۶؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۷؛

ابن جوزی، ص؛ ۱۳ شرح مواهب، ج ۱، ص ۳۱۹؛ بهجه‌ی المحافل، ج ۱، ص ۱۰۴؛

تاریخ خمیس، ج ۱، ص ۲۹۵؛ به نقل اخبار عمر، صص ۲۰ و ۲۱.

بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴿٧﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾
 [طه: ۱-۸].

«طا. ها. (ای پیغمبر!) ما قرآن را برای تو نفرستاده‌ایم تا (از غم ایمان نیاوردن کافران، یا نپذیرفتن شریعت الله) خویشتن را خسته و رنجور کنی. لیکن آن را برای پند و اندرز کسانی فرستاده‌ایم که از خدا می‌ترسند (و از او اطاعت می‌کنند). از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده است. خدای رحمان که بر عرش قرار گرفته است (و قدرتش سراسر کاینات را احاطه کرده است). از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه در میان آن دو و آنچه در زیر خاک (از دفاین و معادن) است. (ای پیغمبر!) اگر آشکارا سخن بگویی (یا پنهان، برای خدا فرق نمی‌کند) و نهانی (سخن گفتن تو با دیگران را) و نهان‌تر (از آن را که سخن گفتن تو با خودت و خواطر دل است) می‌داند، او خداست و جز خدا معبودی نیست، او دارای نام‌های نیکوست».

عمر بن خطاب رضی الله عنه بعد از تلاوت آن آیه‌ها در حالی که به شدت مجذوب آن‌ها شده و رنگش ارغوانی و نفسش آرام گشته است، با لحن ملایم و صمیمانه و حالتی از دل‌باختگی می‌گوید:
 «ینبغی لمن یقول هذا أن لا یعبد معه غیره»^(۱).

«حقا کسی که این آیه‌ها کلام اویند، جز اوکس دیگری شایسته‌ی پرستش نیست».

همچنین «ابوجهل» یا همان «ابوالحکم» در عین تلاش و کوشش برای جلوگیری از اعتراف دیگران به پیامبری رسول خدا ﷺ خودش بی اختیار و ناخودآگاه به پیامبری او اعتراف کرده است؛ زیرا صریحاً گفته است:

«کسب آن افتخار از قدرت بشر خارج است و ما هرگز به کسب آن قادر نیستیم»^(۱).

۱۷) مبارزه طلبی قرآن

قرآن در چندین آیه‌ی متفاوت تمام بشر را به مبارزه طلبی دعوت می کند، برای نمونه خداوند در سوره‌ی بقره می فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا عَلَىٰ بُسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾﴾ [البقرة: ۲۳-۲۴].

«اگر در باره‌ی آن چه بر بنده‌ی خود نازل کرده ایم دچار شک و دودلی هستید، سوره‌ای همانند آن را بسازید (و ارائه دهید) و گواهان خود را به جز خدا (که بر صدق قرآن گواهی می دهد) فراخوانید (تا بر صدق چیزی که آورده‌اید و همسان قرآنش می دانید، شهادت دهند) اگر راست گو و درست کارید. و اگر نتوانستید که چنین کنید- و هرگز هم نخواهید توانست- پس (لازم است که با انجام کارهای نیکو و دوری از بدی‌ها) خود

۱- برگرفته از کتاب قرآن شناسی، مرحوم حاج ملا عبدالله احمدیان.

را از آتشی که (بخشی از) افزوزینه‌ی آن انسان و سنگ (اصنام) است، به دور دارید. آتشی که برای (شکنجه‌ی) کافران آماده گشته است.»

وقتی می‌فرماید: «من دون الله» یعنی هرکس به غیر از خدا حتی خود پیغمبر ﷺ نیز از این قاعده مستثنی نیست، پس به این معناست که حتی پیامبر ﷺ هم نمی‌تواند مانند قرآن را بیاورد. اگر قرار بود قرآن کلام پیامبر بود حتماً این آیه را نباید می‌گفت؛ چون به ضرر خودش تمام می‌شد.

۱۸) تذکر به پیامبر ﷺ از جانب خداوند

دلیل دیگر ما برای رد ادعای شبهه پراکنندگان این است که اگر به قرآن بنگریم، در چندین جا مشاهده می‌شود که پیامبر مورد تذکر قرار گرفته است، پس اگر قرار باشد کسی کتابی را بنویسد، چرا خود را در آن مورد عتاب قرار می‌دهد و یا خود را مورد انتقاد قرار می‌دهد. برای نمونه:

الف) ابن اسحاق از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که قریشیان، نصر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد کاهنان یهود در مدینه فرستادند تا در باره‌ی رسول خدا از آنان نظرخواهی کنند و به ایشان گفتند: در باره‌ی محمد از کاهنان یهود سؤال کنید و صفات و گفته‌هایش را به اطلاع آنان برسانید. ایشان قدیمی‌ترین گروه‌های اهل کتاباند و آموخته‌های زیادی در مورد پیامبران دارند. و معلوماتی از پیامبران پیشین دارند که ما نداریم.

آن دو هم راه افتادند تا به مدینه رسیدند، در باره‌ی رسول خدا ﷺ و ویژگی‌ها و صفاتش پرس و جو کردند و گفتند: شما صاحب کتاب تورات هستید، ما نزدتان آمده‌ایم تا در باره‌ی محمد صلی الله علیه و آله اطلاعاتی در اختیارمان قرار دهید!

کاهنان یهودی به ایشان گفتند: سه سؤال از او بپرسید، اگر بدان‌ها پاسخ داد، او پیامبر و فرستاده‌ی خداست، اگر پاسخ نداد او دروغ‌گوست.

اول: در باره‌ی سرنوشت جوانانی که روزگاران پیشین به غار پناهنده شدند، پرسید که سرانجام شگفت‌انگیز آنان چه شد؟

دوم: جهانگردی که به مشرق و مغرب کره‌ی زمین مسافرت کرد، چه کسی بود و اوضاع و احوال او به کجا منتهی شد؟
سوم: از او پرسید که روح چیست؟

نصر و عقبه به مکه مراجعت کردند و گفتند: ای مردمان قریش! ما با خود مطالبی آورده‌ایم که مشکل بین ما و محمد را فیصله خواهد داد، سپس جریان را به اطلاع آن‌ها رساندند، نزد پیامبر ﷺ آمدند و سؤالات مذکور را از ایشان پرسیدند و پیامبر ﷺ فرمود: فردا به سؤال‌هایتان پاسخ خواهم داد، زیرا امیدوار بود که فردا جبرئیل امین، پاسخ سؤالات را از جانب خداوند با خود می‌آورد و حضرت فراموش نمود که «إن شاء الله» را بفرماید. خداوند پیامبرش را به همین علت مورد عتاب و بازخواست قرار داد، با وصف این که در تنگ‌نا قرار گرفته و شدیداً نیازمند راهنمایی الهی و دریافت پاسخ سؤالات بود. مدت ۱۵ شب وحی را به تأخیر انداخت؛ زیرا با آزمایش سخت و طاقت‌فرسایی رو به رو بود که یهودیان آن را طراحی کرده و به وسیله‌ی مشرکان به مرحله‌ی اجرا گذاشته بودند.

آنان نیز بی‌صبرانه منتظر جواب بودند تا سرنوشت پیامبر و دعوتش را براساس آن بسنجد و بر همان مبنا موضع‌گیری کنند. از طرفی هم پیامبر پاسخ سؤالات را به فردا موکول نموده بود.

هر روز که می‌گذشت مشرکان بیش‌تر پیامبر ﷺ را به باد انتقاد گرفته و ریش‌خند می‌نمودند و او نیز از تاخیر وحی و ریش‌خند و یاوه‌سرایی‌های مشرکان بسیار غم‌زده و نگران بود، تا این که ۱۵ روز گذشت، این مسأله نیز به خواست و تقدیر الهی صورت گرفت تا بدین وسیله پیامبر ﷺ و سایر مسلمانان در ادوار مختلف از آن درس بیاموزند و هوشیارانه‌تر عمل کنند.

خداوند به یاری پیامبر ﷺ شافت و با نازل کردن سوره‌ی کهف او را از آن تنگنا و فشار روحی رهایی بخشید و داستان اصحاب کهف و قضیه‌ی ذی القرنین را به طور گسترده بیان فرمود. در سوره‌ی اسراء نیز به سؤال در باره‌ی روح پاسخ فرمود و در ضمن یادآوری نمود که روح مقوله‌ای خدایی و رازآلود (اسرارآمیز) است و جز پروردگار هیچ‌کس از حقیقت آن آگاهی ندارد و ما جز دانش اندکی در باره‌ی آن در اختیار نداریم و چیزی از آن نمی‌دانیم، در همین راستا بود که آیه‌ی زیر نازل گردید:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿۲۳﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْخُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [الکھف: ۲۳-۲۴].

«هیچگاه مگو که من فردا آن کار را انجام می‌دهم. مگر این که این شاء الله را بگویی و هرگاه پروردگارت را فراموش کردی وی را یاد کن...».

پس اگر قرار است قرآن کلام پروردگار نباشد و سخن پیامبر بوده، چرا باید نویسنده در اینجا عدم علم به مسایل (بدون وحی) و هم نسیان خود را که هردو ضعف‌هایی است انسانی، مطرح کند؟^(۱)

ب) هنگامی که عبدالله بن مکتوم «نزد حضرت آمدند و ایشان در حال بحث برای سران قریش بود، پیامبر از عبدالله نابینا روی برگردانید، خداوند چنین آیه را در توییح ایشان نازل کرده است:^(۲)

۱- پیام‌های عتاب‌آمیز قرآن به پیامبر، دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی، ص ۱۲۷ - ۱۳۰، نشر احسان.

۲- صحیح است، ترمذی ۳۳۳۱؛ ابن حبان ۵۱۴ / ۲؛ و واحد نیشابوری ۸۴۵ روایت کرده‌اند. حاکم می‌گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، اما گروهی از هشام بن عروه به قسم مرسل روایت کرده‌اند. ترمذی می‌گوید: عده‌ای این را از هشام بن عروه بدون ذکر عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند و مالک ۲۰۳ / ۱ نیز به قسم

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۱﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۲ ﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ۳﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ۴ ﴿أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى ۵﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ۶ ﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى ۷﴾ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ۸ ﴿وَهُوَ يَخْتَصِي ۹﴾ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ۱۰ ﴿﴾ [عبس: ۱-۱۰].

«چهره درهم کشید و روی برتافت، از این که نابینایی به پیش او آمد، تو چه می‌دانی، شاید او (از آموزش و پرورش تو بهره گیرد) و خود را پاک و آراسته سازد، یا این که پند گیرد و اندرز، بدو سود برساند. اما آن کس که خود را (از دین و هدایت آسمانی) بی‌نیاز می‌داند، تو بدو روی می‌آوری و می‌پردازی! چه گناهی بر تو است اگر او (با آب ایمان، از چرک کفر) خویشان را پاک و پاکیزه ندارد؟! اما کسی که شتابان و مشتاقانه به پیش تو می‌آید، و از خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی (و بدو اعتنا نمی‌کنی!)».

پس چه طور ممکن است فردی کتابی را تدوین کرده و نه به خود نسبت دهد و حتی در آن تألیف خویش را مورد سرزنش قرار دهد که به غیر از نمونه‌ی مذکور نمونه‌های دیگری هم در قرآن وجود دارد.

۱۹) مخاطب قراردادن پیامبر توسط خداوند با واژه‌ی عبد در پاره‌ای از مسائل مهم و مطرح شده در قرآن:

هنگامی که در قرآن پیامبر ﷺ را یاد می‌کند با الفاظی مانند (رسول، نبی، محمد و...) ایشان را مورد خطاب قرار می‌دهد، اما هنگامی که بحث از

مرسل روایت کرده است. با این وصف دارای شواهد است، از جمله حدیث بعدی «تفسیر شوکانی» ۲۸۲۷. نقل از کتاب اسباب نزول سیوطی، تخریج عبدالرزاق مهدی.

قرآن و معراج و سایر امتیازات دیگر به میان می‌آید ایشا را با واژه‌ی «عبد» مورد خطاب قرار می‌دهد. برای نمونه:

الف) ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ [البقرة: ۲۳].

«اگر در باره‌ی آنچه بر بنده‌ی خود نازل کرده‌ایم در شک و تردد هستید...»

ب) ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾ [الإسراء: ۱].

«تسبیح و تقدیس خدایی را سزااست که بنده‌ی خود (محمد پسر عبدالله) را در شبی از مسجد الحرام (شهر مکه) به مسجد الاقصی (شهر بیت المقدس) برد؛ آنجا که دوروبر آن را پربرکت ساخته‌ایم...»

ج) ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ﴾ [الکهف: ۱]. «حمد سپاس خدایی را سزااست که بر بنده‌ی خود (محمد) کتاب (قرآن) را فرو فرستاد...»

د) ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ [الفرقان: ۱].

«والا مقام و جاوید کسی است که قرآن (جداکننده‌ی حق و باطل) را بر بنده‌ی خود (محمد) نازل کرده است، تا این که جهانیان را بیم دهد.»
و چندین نمونه دیگر هم به این منوال در قرآن وجود دارد.

۲۰) سخن در آخر و آن هم تعدادی ما:

دلایل زیادی برای رد این موضوع و دفاع از آسمانی و ربانی بودن قرآن و پیامبر بودن حضرت آوردیم، حال لازم است کسانی که این شبهه‌ها را ایجاد می‌کنند، آدرس منابع خود و دلایل خود را ارائه دهند، آن‌ها با چه دلیلی این

شبهه‌ها را ایجاد می‌کنند، با استناد به چه کتاب موثق تاریخ؟ با استناد به کدام مورخ مطرح و برجسته‌ی دنیا؟ ما این موضع را نفی می‌کنیم حال باید آن‌ها برای اثبات ادعای خویش اقامه‌ی برهان کنند. چون این اصل مهمی است در بحث‌کردن که برای اثبات ادعا، دلیل لازم است اما برای نفی دلیل لازم نیست ما که محمد ﷺ را پیامبر و قرآن را کلام خداوند می‌دانیم دلائلی را - هرچند که کوتاه و اندک بود - ارائه دادیم، حال آن‌ها برای اثبات انسانی‌بودن قرآن و اقامه‌ی حجت نمایند تا افراد حقیقت‌جو به واقعیت پی ببرند.

حرف دل

ای برادران و خواهران مسلمان! بیایید همیشه در همه‌ی موارد علم و دلایل علمی را مورد نظر داشته باشیم، تا کی ما باید مشغول تقلید کورکورانه باشیم؟ تا کی ما نباید پیشرفت لازم را کسب نماییم؟ چرا باید با حرف‌هایی خداوند صاحب جهان را از خود برنجانیم؟ و خداوند ما را مورد غضب خود قرار دهد.

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [البقرة: ۷].

«قهر خدا بر دل‌ها و ایشان مهر نهاده و بر دیده‌هاشان پرده افکنده که فهم حقایق و معارف الهی را نمی‌کنند و ایشان را است عذابی سخت.»
چرا احساس می‌کنید با غیر خدا سعادت‌مندید؟ چرا به روز قیامت نمی‌اندیشید؟ چرا به واقعیت‌های تاریخ نگاه نمی‌کنید تا بدانید حق و باطل کدام است؟

سؤال کردن و طرح مساله در دین مذموم نیست آنچه که مذموم است متهم کردن عناصر اصلی دین بدون دلیل است.

پس بیایید همه باهم دین خودمان را نسبت به خدا و قرآن و پیامبر ﷺ و جامعه ادا کنیم تا در دنیا سعادت‌مند و در روز قیامت مورد مأخذ قرار نگیریم.

بیایید همه باهم با کسب علم و مطالعه‌ی فراوان عقاید خود را تحکیم و اباطیل موجود را محکوم نماییم.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ

۳ / ۷ / ۱۳۸۵ هـ. ش - ۲ رمضان ۱۴۲۷ هـ. ق

بهزاد مولایی - سقز

در هیچ عصر و زمانی مخالفان قرآن و پیامبر ﷺ دست از انتقادهای مغرضانه برنداشته و نخواهد داشت. بی‌شک کسانی که خصمانه از پیامبر ﷺ انتقاد می‌کنند یا از قرآن انتقادهایی دارند، افرادی هستند که نه به خداوند ایمان دارند و نه به پیامبر و نه به قرآن و روز رستاخیز، این بی‌باوران هر روز باد انتقادهای خود را متوجه اعتقادات مسلمانان می‌کنند، و سبب ایجاد تردید و بدبینی نسبت به اسلام می‌شوند، و می‌خواهند با نقشه‌های شومشان اسلام و مسلمین را از صحنه وجود محو کنند، غافل از این که خداوند همیشه حامی و پشتیبان دین و دوستان‌اش است.

کتاب حاضر در رد برخی از شبهاتی که در باره‌ی پیامبر ﷺ مطرح شده‌اند، نگاشته شده است، با این امید که برای خوانندگان حقیقت‌جو مورد استفاده قرار گیرد، و غبار شبهات را از چهره‌ی نورانی زندگانی پیامبر ﷺ بزدايد.